

اصیانه در باب سوندا - آ آمالی اقتصاد بین الملل

جنبش ضد استعماری پان آفریکنیسم و ابتکار ۱۹۴۷ نهر و مینی بر «پیوند آسیایی‌ها»، در جنبش همبستگی آفریقا - آسیا تجلی یافت و روح کنفرانس تاریخی ۱۹۵۵ باندونگ به مثابه سنگ بنای حرکت‌های ضد استعماری جنبش عدم تعهد، جهان سوم گرای، گروه ۷۷، تلاش برای ایجاد نظم نوین در اقتصاد بین الملل (NIEO) و همتایان متعددشان - مثلا برای اطلاعات و ارتباطات از طریق کمیسیون مک‌براید (MacBride) - درآمد. دسترسی تقریبی به اهداف استعمارزدایی در دهه ۱۹۶۰، به تسهیل برخی دستاوردهای واقعی در دیگر جبهه‌ها در دهه ۱۹۷۰ منجر شد.

با این حال، پس از کساد اقتصادی و تورم بالای دهه ۱۹۷۰ که در آن اوپک و کسانی که با این کارتل نفتی رقابت می‌کردند، مقصر تلقی شدند، و عقب‌نشینی این امپراتوری نفتی همراه با برنامه‌های تورم‌زدایی و بحران بدهی‌های اوایل دهه ۱۹۸۰، راه باریکه‌ای به سوی تبعیت و تسلیم بلاشرط «جنوب» در مقابل برنامه‌های اقتصادی نتولیرالی در مراحل بعدی باز شد که غالبا از طریق برنامه‌های تثبیت اقتصادی تحمیل شده توسط صندوق بین‌المللی پول و تعدیل ساختاری مورد نظر بانک جهانی طی ربع قرن اعمال شد. پایان «عصر طلایی» بعد از جنگ به کنار گذاشتن رویکرد کینزی انجامید که در قضیه «رکود تورمی» دهه ۱۹۷۰ مورد انتقاد قرار گرفت. این تحول همراه شد

با پدیده‌ای موسوم به «ضد انقلاب» در علم اقتصاد توسعه که به طور همزمان هم دخالت دولت در اقتصاد (ملهم از کینز) و هم طرح‌های اقتصادی ملی‌گرایانه را رد کرده است، آن هم به نفع ایمانی از نو جان گرفته به هماهنگی منافع تجاری بخش خصوصی از رهگذر بازار. با وجود این، در پانزده سال گذشته کمتر شاهد بهبود اقتصادی ناشی از «شوک» نئولیبرالی بوده‌ایم و این امر باعث شد که دخالت «ناسیونالیستی» دولت مجدداً مورد توجه قرار گیرد، البته با نیم‌نگاهی به «معجزه آسیای شرقی». این نوشته بر آن است که مقولاتی مانند آلترناتیو ملی، انواع درس عبرت‌ها از شرق منجمله عبرت از آسیای جنوب شرقی، تحول اقتصادی و همچنین تأسیس سازمان تجارت جهانی (WTO) و چالش‌های جدیدی را که پیش‌رو نهاد، مورد بررسی دوباره قرار دهد.

آلترناتیو ناسیونالیستی

تلقی‌ها از ناسیونالیسم دارای تفاوت‌های زیادی هستند. در کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته‌تر و یا پیشرفته، به دلایل مشخص تاریخی، ناسیونالیسم معمولاً با شوونیسم، وطن‌پرستی ارتجاعی، نژاد پرستی و حتی فاشیسم همراه است. برخی مخالفان این دیدگاه غالب (مثل هابس‌باوم) در پی آن بوده‌اند که برای وطن‌پرستی، خصلت ترقی‌خواهانه قایل شوند و چنین استدلال کرده‌اند که چپ‌ها به غلط، این قلمرو و فضا را به نفع راست‌ها خالی کرده‌اند.

با این حال، فرض کلی در جهان سوم آن است که ناسیونالیسم به خودی خود و از اساس ترقی‌خواهانه است، ولو این که برخی از انتظارات برآورده نشده باشد. ناسیونالیسم در اصل به عنوان یک واکنش منطقی و در حقیقت ضروری به امپریالیسم تلقی شد. چه حاکمیت استعماری به طور مستقیم عمل کرده باشد و چه نه کنش سیاسی مناسب در مقابل امپریالیسم، با یک دستور کار دو مرحله‌ای برای تغییر اجتماعی تنظیم شده بود که قرار بود مرحله نخست آن، رسیدن به استقلال ملی واقعی و مرحله بعدی آن دموکراتیزاسیون سیاسی باشد. از منظر اقتصادی نیز، یک اقتصاد برنامه ریزی شده مختلط، همراه با اصلاحات ارضی و یک بخش عمومی رو به رشد در دستور کار بود تا کمکی باشد برای سرمایه خصوصی محلی ضعیف، و نیز مشتمل بود بر برخی برنامه‌ریزی‌های دولت در حمایت از بنگاه‌های اقتصادی محلی که برای اقتصاد ملی تولید می‌کردند.

با وجود این، اکنون بسیاری در جنوب به دلایل متعدد، چنین آلترناتیو ترقی‌خواهانه و رادیکال ناسیونالیستی را رد می‌کنند. اینان حتی پیش از آن که به طور جدی این رویکرد را مورد توجه قرار دهند آن را به عنوان یک آلترناتیو شکست خورده و کهنه مردود می‌شمارند. این امر صرفاً به واسطه رویکردهای ایدئولوژیک مختلف نیست، بلکه شکست آشکار ناسیونالیسم و سوء استفاده‌های پیشین

از طرح‌های ناسیونالیستی نیز مزید بر علت است. همچنین، امروزه غالباً ادعا می‌شود که جاهایی که شاهد رشد سریع اقتصادی بوده‌اند، یعنی مثلاً آسیای شرقی، این کار را به یمن یک اقتصاد لیبرالی و آزاد و با جهت‌گیری صادراتی به دست آورده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد که بازبینی «آلترناتیو ناسیونالیستی» برای جنوب در قرن بیست و یکم، یعنی چندین دهه پس از استقلال آسیا و آفریقا از حاکمیت استعماری اروپا، امری مهم باشد.

بسیاری از کشورهای نو ظهوری که پس از جنگ جهانی دوم از دل استعمار سربرآوردند، ابتدا ساخته خود امپریالیسم بودند. در شرایط پس از دوران استعمار، ممکن است کسی به درستی از شکل‌گیری کشوری حرف بزند که در مخالفت با استعمار به وجود آمده است، اما همه وقت چنین نبود، گر چه حفظ مرزهای یک سرزمین و دیگر جنبه‌های میراث استعمار، در عمل پدیده‌ای جهانی و همگانی بود. انگیزه‌های دیگری نیز وجود داشته که به جنبش ضد استعماری کمک کرد تا دنیای پس از دوران استعمار را بسازد؛ ایدئولوژی‌های به ظاهر متناقضی چون پان اسلامیسیم، پان عربیسیم، پان آفریکینیسیم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و غیره از جمله آنها بودند. جنبش‌های ناسیونالیستی در آمریکای لاتین، فیلیپین، چین و هندوستان، حرکت ضد استعماری را فراتر از «محدوده»‌های‌شان تسری دادند، چنان که به ظهور سازمان‌های مستقل کارگری، افزایش با سواد، غربی‌گرایی و مدرنیزاسیون منجر شد.



در ارائه عناصری جهت تنظیم یک دستور کار ناسیونالیستی برای دنیای معاصر که هم پاسخگو باشد و هم مناسب دورانی که در آن بسر می‌بریم، باید دلایل شکست طرح‌های اقتصادی ناسیونالیستی پیشین را با نگاهی انتقادی بررسی کرد. بر واضح است که ارائه برنامه‌هایی جهت تغییر و دگرگونی که نه عملی باشد و نه برای اکثر شهروندان قابل قبول، عملی آرمان‌گرایانه، غیرمسئولانه و غیردموکراتیک است. البته در اصل چنین برنامه‌ای باید از دل یک فرآیند مشورت مردمی و بحث آگاهانه بیرون آید. از این رو، مقاله‌هایی از این دست را باید نوعی همراهی متواضعانه به ایجاد چنین زمینه‌هایی تلقی کرد تا یک اظهارنظر قطعی و نهایی. این نوع تحقیقات به عنوان یک اقدام مقدماتی و مستقل و چه بسا ناقص و بدعت‌آمیز و در عین حال تحریک است و البته عذری هم بره آن نیست. ما امیدواریم که این اقدام مسبب بازخورد انتقادی سازنده‌ای شود که در ساختن و پالایش نهایی آن چیزی که می‌باید یک اقدام جسورانه جمعی و ضروری از طریق بحث‌های صادقانه و آزاد باشد، کمک کند.

طبقه

به نظر می‌رسد که دولت‌ها به درجات متفاوتی دارای استقلال کلی چشمگیری از طبقه مسلط هستند، و این مسئله باعث احتراز از نگاهی ابزاری به دولت می‌شود. با این حال، معنای این حرف آن نیست که نیروهای اجتماعی منجمله طبقات و منافع گروهی طبقات، بر دولت تأثیر نمی‌گذارند یا تحت فشار قرارش نمی‌دهند. در نبود یک بورژوازی قدرتمند بسیاری از دولت‌های پسااستعماری، براساس تئوری «رژیم‌های واسطه» کالکی تحت تسلط خرده بورژوازی فن‌سالاران یقه سفید و سوداگران کوچک متمایل به عوام‌گرایی، ناسیونالیسم و اغلب مخالف با سرمایه خصوصی خارجی و بزرگ، قرار گرفتند.

نقش خرده بورژوازی تحصیل کرده در رهبری توده‌های مردم در غالب مبارزاتی که برای استقلال ملی و بر مبنای چارچوب‌های ناسیونالیستی - پوپولیستی صورت پذیرفت، جایگاه بلند آنان را در رژیم‌ها و نظام‌های پس از استعمار تضمین کرد. به علاوه فرصت‌های محدود تحصیلی در دوران استعمار و در نتیجه کمبود نیروهای «کارآمد» تحصیل کرده، استیلای خرده بورژوازی تحصیل کرده بر دستگاه دولت را در زمان استقلال مسلم ساخته بود. برخی از آنان - البته نه همه - این آرزو را در سر داشتند که با استفاده از ابزارهای دولتی، خود بخشی از بورژوازی نوین کشور شوند و یا دولت را تکیه‌گاه حمایت از ظهور یک بورژوازی نوین قرار دهند. عناصر کلیدی آنان ممکن است تحت تأثیر و حتی مؤمن واقعی به ایدئولوژی‌های سوسیال دموکراتیک و ناسیونالیست اقتصادی بوده

باشند، در حالی که بسیاری از آنان به دلایل متعدد همچنان نسبت به «جامعه حرفه‌ای» خود مغرور و نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی بدگمان ماندند.

می‌توان استدلال کرد که فرض وجود یک «بورژوازی دولتی» مشکل آفرین است، چرا که شواهد اندکی درباره وجود استراتژی‌های به هم پیوسته برای ایجاد طبقه و دفاع از منابع طبقاتی وجود دارد. در عوض باید اذعان کرد که خصلت بورژوازی دولتی فرضی ما، تحرک فوق‌العاده آن است، به این دلیل که ثروت و قدرت آنان در تملک فردی‌شان نیست و لاجرم تحت تأثیر «باز توزیع» بین نسلی قرار می‌گیرد. اما امتیازات طبقاتی ناشی از قدرت سیاسی و یا نفوذ سیاسی را می‌توان از طریق ابزارهای متعدد دیگر، دوباره به دست آورده و بر آن افزود، مثلاً تخصیص منافع نقدی و دیگر امتیازات از طرق ابزارهای رسمی تخصیص منابع. به هر حال، تا آنجا که اعضای بورژوازی دولتی به آسانی نتوانند امتیازات‌شان را به نسل‌های بعدی‌شان انتقال دهند، منافع چندانی در ایجاد و بنای یک طبقه ندارند. این امر کاملاً با حفظ فردی امتیازات طبقاتی مثلاً تصدی‌گری درازمدت بر یک کار دفتری - که خود باعث بی‌تحرکی و ایستایی و حفظ آن امتیاز برای مدتی مدید می‌شود - تفاوت دارد. از این رو است که عناصر یک بورژوازی دولتی، در همان حال که در پی حفظ امتیازات‌شان هستند - که ممکن است به تضمین درازمدت‌تر آن امتیازات بیانجامد - ممکن است بر آن باشند که آن امتیازات و حقوق ویژه را به نسل بعد انتقال دهند، مثلاً با دادن بورس تحصیلی به فرزندان و یا دیگر اعضای خانواده و تخصیص فردی منابع برای انباشت فردی «سرمایه انسانی».

خرده بورژوازی حاکم در پی آن است که با استفاده از دولت و بنگاه‌های عمومی منافع (طبقه) اش را ترقی دهد، یکی از این منافع، جمع‌آوری ثروت شخصی است، تا خود را بورژوازی دولتی - و نه دولت - معرفی کند. پس از این منظر هیچ گونه تضاد واقعی بین بخش‌های عمومی و خصوصی وجود ندارد. به عنوان مثال، این گروه می‌تواند طرفدار مداخله کم‌تر دولت هم باشد آن هم از طریق انقباض بنگاه‌های بخش عمومی. چرا که این کار می‌تواند در خدمت ثروت اندوزی خرده بورژوازی بومی که به لحاظ سیاسی مسلط است باشد؛ یعنی برخلاف درک و تصور معمول مبنی بر این که چنین امری با منافع خرده بورژوازی دولتی سازگار نیست. البته این امر احتمالاً زمانی امکان‌پذیر است که دولت نیز برای ایجاد شرایط مساعد برای ثروت‌اندوزی شخصی، تلاش کند.

بنابراین، موج خصوصی‌سازی اخیر، که مورد تشویق نهادهای متعدد و چند جانبه است، ممکن است در عمل فرایند تسریع‌کننده‌ی باد آورده‌ای را فراهم آورد که مطلوب خرده بورژوازی است تا خود را به شکل یک بورژوازی تمام عیار درآورد، البته با ابزارهای رانت‌خوارانه. بنابراین، در حالی

که بورژوازی دولتی منافع‌اش را با سرنوشت بخش عمومی (دولتی) گره می‌زند. و هر گونه تغییری را که به تضعیف قدرت دولت و امتیازات‌اش منجر شود، تهدید کننده می‌داند، یک بورژوازی دولت‌گرا یا خرده بورژوازی که از دولت برای هدف نهایی‌اش یعنی انباشت ثروت خصوصی بهره می‌برد، کاملاً از این ظرفیت و توان برخوردار است که از تغییر سیاست‌ها منجمله خصوصی سازی به نفع خویش استفاده کند.^۱

با این که جای انکار نیست که مشکلات ناشی از دخالت دولت، به خصوص برای ثروت اندوزی خرده بورژوازی جاه طلب حاکم، بسیار قابل توجه بوده است و توانسته مشوق ثروت اندوزی خصوصی شود؛ اما باید اتکا بر دخالت دولت را در متن نیاز به مشروعیت دولتی و بسیج منابع برای تسریع انباشت سرمایه نگریست که به بهترین شکل از طریق توسعه بخش عمومی حاصل می‌شود. تخصیص فراوان منابع دولتی و دارایی‌های عمومی به بخش خصوصی باعث نامشروع شدن رژیم‌های واسطه و ادعاهای پوپولیستی - ناسیونالیستی‌شان می‌شد و آنان را به مثابه حکومت‌های غارتگر و حکومت‌هایی که از عناصر غارتگرانه بهره می‌برند، جلوه می‌داد. بنابراین، تقلید از مکانیزم بازار، خصوصی سازی و به تبع آنها جابه جایی در دارایی و انتقال آن، به صورت ابزار مهمی برای کسب مشروعیت، تغییر چهره و قلب واقعیت‌ها و حمایت از تبدیل ثروت عمومی به ثروت خصوصی درآمد. در شرایط خاصی، توسعه چنین مکانیزم‌هایی ممکن است در عمل باعث کاهش روی آوردن به رانت خواری، فساد و رشوه و ناکارآمدی‌ها شود، اما به هیچ وجه واقعیت تخصیص منابع و تسلط و جنگ اندازی ناشی از نفوذ سیاسی را از بین نمی‌برد.

دولت

چشم‌اندازهای رقیب درباره «ماهیت» و «نقش» دولت در توسعه اقتصادی در حقیقت برداشت‌های متفاوتی از دولت دارند. یک تقسیم بندی قدیمی چنین است: از سویی کسانی که دولت را در اصل ابزاری در جهت منافع اجتماعی خاصی می‌دانند؛ از دیگر سو کسانی که اصرار بر آن دارند که دولت عمدتاً مستقل از چنین منافع است. این رویکردهای متفاوت، تبعات و نتایج متفاوتی برای منطق مفروض فعالیت‌های دولت به همراه دارد. و نیز به طور ضمنی بر نقش مؤلفه‌های تعیین کننده، ماهیت، گستره و درجه و بالاخره سودمندی‌های دخالت دولت، اثر گذار است.

پیش از این، طرفداران دخالت دولت، این طرفداری را براساس اقتصاد برنامه‌ریزی شده و لزوم وجود بنگاه‌های عمومی تبیین می‌کردند. دیدگاه مثبت‌نگر امروزی نسبت به دولت که البته مورد انتقاد هم هست بر این اساس استوار است که کارمندان دولت که تکنوکرات‌های نوع دوست،

شایسته و با بصیرتی هستند منابع کمیاب اقتصادی را به خدمت می‌گیرند و زمینه ذهنی و اجرای برنامه‌هایی را برای رسیدن به رشد پایدار و بهبود در رفاه عمومی مهیا می‌سازند. البته یک مشکل جدی این دیدگاه اتکاء آن بر این فرض است که همیشه مقام‌های رسمی فارغ از خود، فداکار و روشنفکری وجود دارند که در مقابل وسوسه سوء استفاده از قدرت ناشی از تسلطشان بر حوزه تصدی دولت و بخش عمومی، مقاومت کنند. مشکل دیگر، ناکارآمدی - و ناعادلانه بودن - استراتژی‌ها و شیوه‌های دخالت دولت و رشد بخش عمومی بوده است.

دیدگاه بدبینانه (غارنگرانه) نسبت به دولت - که اخیراً به واسطه تئوری «انتخاب دیوانی»، اقتصاد سیاسی نوین و برخی انواع نهادگرایی جدید به محبوبیت زیادی دست یافته - دولت را ذاتاً مجموعه‌ای (مافیایی) از اشخاص منفعت طلب قلمداد می‌کند که اصولاً در پی کسب رانت در قالب منابع اقتصادی است و برای توجیه و مشروع سازی چنین استخراج منابعی («غارنگری»، «اخاذی») دولت ناچار است که برخی افسانه‌ها را برای توجیه اقدامات و مجوزهای خود، جاودانه کند.



دیدگاه مستقلانه - بدبینانه به دولت، این گونه استدلال می‌کند که اقتدار جمعی دستگاه عظیم و قدرتمند دولت، سرانجام به سوء استفاده از منافع عمومی کشیده خواهد شد و دولت برای استخراج منابع بیشتر از بخش سازمان نیافته عمومی، از قدرتش بهره خواهد گرفت و در همان حال به اشخاص و گروه‌های ذینفع سازمان یافته که با رهبری اجرایی دولت همگام‌اند، پاداش می‌دهد. بنابراین حقوق مالکیت و دارایی برای آن برنامه‌ریزی می‌شود که قدرت اشخاص قدرتمند و گروه‌های ذینفع را به حداکثر برساند و به خاطر وفاداری و حمایت‌شان از دولت، به آنان پاداش بدهد. به بیان اولسون، نوعی «ائتلاف‌های توزیعی» میان دولت و گروه‌های ذینفع به وجود می‌آید. دیدگاه غارتگرانه دولت و دخالت‌های او، فطرتاً دولت را به کوتاه‌مدت‌نگری در استخراج و بهره‌گیری از منابع می‌کشاند و از این رو نگرانی آشکاری برای حفظ منابع و تعادل زیست محیطی را به وجود می‌آورد.

سودجویی مستقیم غیر مولد، در پی کسب فرصت‌هایی است تا بدون آن که نیروهای مولد اقتصاد را رشد و ترقی دهد، سود به دست آورد. اکثر تحلیل‌های اقتصاد خرد مربوط به این پدیده، روی نقش دولت در ایجاد چنین فرصت‌ها از طریق تنظیم فعالیت اقتصادی متمرکز می‌باشد. در حالی که هیچ استدلال تحلیل‌گرانه‌ای وجود ندارد که روشن سازد چرا این تحلیل‌های مربوط به سودجویی مستقیم غیر مولد، نمی‌تواند به «کزی»‌های ناشی از دسترسی نابرابر به اطلاعات، نرخ متفاوت معاملات و یا حتی به عملکرد ضعیف و یا قوانین ضعیف بازار مثل بورس اوراق بهادار تسری پیدا کند. تسلط بخش مالی (غیر مولد) در نظام‌های اقتصادی انگلیسی-آمریکایی و به تبع آن تسلطش بر بخش صنعت و تولید، در تضاد با اقتصادهای تنظیم شده آلمان و ژاپن قرار دارد که در آنها بخش مالی تابعی از بخش صنعت است. همین‌طور، دلایل زیادی برای این فرض وجود ندارد که مقررات‌زدایی مالی متضمن آن باشد که منابع سرمایه‌گذاری بیشتر جذب صنعت یا کشاورزی شود نه بخش مالی، املاک و مستغلات و یا بخش ساختمان، همان‌طور که در مواردی چنین بوده است.

بنابراین، رفتار رانت‌جویانه، زیرمجموعه یک مفهوم تحلیلی گسترده‌تر یعنی همان سودجویی مستقیم غیر مولد است که همه انواع رانت را در بر می‌گیرد و نه صرفاً رانت‌های ناشی از سرمایه‌گذاری دولت را. از این رو، مالکیت دولت بر انحصارات طبیعی یا منابع طبیعی ممکن است در عمل، پیش‌گیرانه باشد تا مشوق رفتار سودجویانه، با وجود این، اکثر تحلیل‌های متاخر، بر رانت‌هایی متمرکز شده‌اند که پیرو دخالت دولت پدید می‌آیند؛ خواه در اثر استیلای دولت بر منابع

اقتصادی باشد و خواه نتیجه اعطای امتیازاتی مثل مجوزها، پروانه‌ها، تعرفه‌ها، اعتبارات تنزیلی و غیره.

برخی از تحلیل‌گران فرض را بر آن گرفته‌اند که دستاوردهای حاصل از امتیازات به طور کلی با هزینه‌های مزایده‌ها به تعادل می‌رسد، بدون آن که سود خالصی نصیب اقتصاد کند. در این تحلیل فرض بر آن است که دولت‌های مداخله‌گر، تمایل به آن دارند که به لحاظ اجتماعی رفتار اسراف‌گرانه سودجویی را تشویق نمایند. بهترین استعدادهای مالی و مدیریتی به همراه منابع اقتصادی، در موقعیت بسیج و سازماندهی قرار دارند، اما در عمل ممکن است از مسیر فعالیت‌های تولیدی مستقیم منحرف شوند و به دنبال رانت باشند. سودجویان پس از آن که از دستیابی انحصاری‌شان بر رانت مطمئن شدند، ممکن است در پی آن برآیند که مقرراتی را که به ظهور و خلق‌شان منجر شده، از بین ببرند.

کارگزاران دولتی هر یک در پی آن هستند که منافع توسعه‌طلبانه خود را پی بگیرند. حتی اگر این کار با هزینه سایر بخش‌ها و عوامل و عناصر دولتی باشد. در حالی که برنامه‌ریزان اقتصادی دولت بین خود ارگان‌های دولتی و نیز دیگر لابی‌های قدرت، نقش واسطه را دارند. چون مدیران منابع عمومی، غالباً گرایش به آن دارند که در بین دستگاه دولتی شناور باشند و بین عناصر دولتی متعدد در تحرک.

در بسیاری از جوامع، طبقات یا گروه‌های طبقاتی که به لحاظ سیاسی و اقتصادی به اندازه‌ای کافی قدرتمند و همبسته باشند که دولت را تابعی از منافع خویش سازند، وجود ندارد. از این رو، دولت از استقلال عمل فوق‌العاده برخوردار است. تمرکز قدرت و تشخیص صلاح‌دیدها در دست هیأت اجرایی سیاسی اهمیت این استقلال عمل را در حوزه عملیاتی بیشتر می‌کند، چیزی که هیأت اجرایی را قادر می‌سازد بدون تأیید و یا حمایت حتی از درون دولت - چه رسد به جامعه - پیشنهادها و راه‌حل‌های گستاخانه‌ای را به پیش ببرد.

با این حال، دولت و به طور اخص استقلال اجرایی، به تنهایی تضمین‌گر رشد و ترقی اقتصادی نیست. رابطه بین مدیر و عامل ممکن است به گونه‌ای شکل بگیرد که به جای رشد و ترقی عملی بنگاه‌های عمومی، به تضعیف‌شان منجر شود. اعضای هیأت مدیره بنگاه‌های عمومی، غالباً سیاستمداران، گماشته‌های سیاسی یا افسران دولتی جورا جور هستند که به طور کلی شناخت و درک چندان از یک بنگاه اقتصادی نیستند. آنان در حالی که اسماً نماینده مالک (دولت) هستند، دارای هیچ گونه منافع فردی یا سهام فردی در اجرای عملیات بنگاه و یا سودآوری‌های آن ندارند. حتی بسیاری هم ممکن است مایل باشند با تلاش برای اعمال تسلط و کنترل بر بنگاه‌ها، فقط قدرت‌شان

را به رخ بکشند. از این رو، مدیران بنگاه‌ها ممکن است نمایندگان دولت را مداخله‌گر و یا بدتر از آن، تلقی نمایند. اظهارنظرهای نماینده مالک بنگاه (دولت) اغلب از طرف دیگران به عنوان منافع سیاسی «حاشیه‌ای» و بی‌ارتباط با منافع واقعی بنگاه تلقی می‌شود.

جزم اندیشانه اقتصادی هر دو سوی طیف سیاسی بر آنند که مالکیت دولتی و در نتیجه بخش عمومی را با سوسیالیسم یکی تلقی کنند. چنین دیدگاه ساده‌انگارانه‌ای، تنوع در شکل‌های مالکیت اجتماعی و جمعی و کنترل بر منافع اقتصادی را نادیده می‌گیرد، در حالی که امکان دخالت دولت و توسعه بخش عمومی برای انباشت شخصی ثروت و قدرت را به آن اندازه که باید به دید نمی‌گیرند. هر تلاش جدی برای بسط و توسعه دموکراسی مشارکتی باید موضوع دموکراتیزه کردن اقتصاد را هم در بر بگیرد. تنوع و گونه‌گونی در شکل‌های مالکیت جمعی و کنترل جمعی باید پیگیری و شناسایی شود تا دموکراسی اقتصادی به شکل معناداری پیشرفت کند و جایگزین سازمان جابرانه، اقتدارگرایانه و سلسله‌مراتبی شرکت‌های مدرن و دیگر نظام‌های استنمارگرانه شود. دموکراتیزاسیون اقتصادی، اسباب بازتوزیعی ترقی‌خواهانه را فراهم می‌آورد، بدون آن که بر نقل و انتقالات مستقیم توسط دولت متکی باشد.

دموکراتیزه کردن اقتصادی می‌تواند در متن یک اقتصاد مختلط به وقوع به پیوندد، یعنی اقتصادی با یک بخش اجتماعی یا عمومی همراه با یک بخش خصوصی سرمایه‌داری و در عین حال یک برنامه‌ریزی مبتنی بر منافع ملی برای تکمیل نیروهای رقابتی بازار. بنابراین، فرآیند برنامه‌ریزی ضرورتاً باید کثرت‌گرا و نامتمرکز باشد نه تک‌صدایی و متمرکز، و دخالت دولت باید در مجموع با رسمیت شناختن قدرت اصلی بازار به مثابه یک صرفه‌جویی اطلاعاتی، «رشد دهنده بازار» باشد نه «نفی کننده» آن.

بنابراین، محرک اولیه در جهت سرمایه‌گذاری جدید اصولاً از بسط گسترش بازار داخلی و عمدتاً از طریق اقدامات توزیع مجدد که بی‌ارتباط به افزایش بارآوری و تولید نیست، حاصل می‌آید. پر واضح است که یک استراتژی عملی برای بسط و گسترش بازار داخلی ضرورتاً باید دربرگیرنده اقدامات عادلانه و منصفانه توزیع مجدد نیز باشد. تحقیقات موجود نشان می‌دهد که افزایش‌های درآمد نهایی برای صاحبان درآمدهای پایین، به احتمال زیاد، به جای پس انداز، هزینه خواهد شد و این هزینه اضافی به احتمال قوی صرف کالاها و یا خدمات تولید داخل می‌شود. شواهد فراوانی وجود دارد مبنی بر این که افزایش چشمگیر بهره‌وری ضرورتاً به نفع مزدبگیران نبوده است. به خصوص اگر ساز و کارهای قانونمندی برای تضمین توزیع مجدد وجود نداشته باشد و یا ضعیف و ناکارآمد باشد. همین طور، یک برنامه فراگیر اصلاحات ارضی، که به افزایش میزان زمین، اعتبار و دیگر منابع

تولیدی برای کسانی که آرزوی مولدتر بودن را در سر داشتند، باید به طور جدی به افزایش محصول و بازدهی و نیز درآمد مناطق روستایی منجر شود، که این کار نیز به نوبه خود به گسترش بازار داخلی کمک می‌کند.

توسعه یک اقتصاد ملی و ادغام شده‌تر به کاهش وابستگی بیش از حد به واردات منجر خواهد شد و اثرات تکاثری (کینزی) مؤثری را فراهم می‌کند. همان طور که تجربه ژاپن، کره جنوبی و تایوان نشان می‌دهد. با دستیابی به چنین نتیجه‌ای، توسعه‌گزینه‌های صنایع سنگین مناسب می‌تواند موفق شود. چنین سرمایه‌گذاری‌هایی غالباً دوران تکوین نسبتاً طولانی دارند، اما اگر دارای برنامه‌ریزی مناسب و همگرایی و ادغام مناسب باشند، می‌توانند به سنگ بنای یک استراتژی صنعتی ملی تبدیل شوند.

یک جزء مهم و تعیین کننده دیگر در هر گونه برنامه جدی صنعتی‌سازی عبارت است از عامل تکنولوژی، رویکردهای اخیر کمپانی‌های فراملیتی در حراست از حقوق مالکیت معنوی‌شان بیانگر آن است که برخی از گزینه‌هایی که پیش از این برای صنعتی‌سازان دپروز فراهم بود، برای نسل‌های بعدی که رؤیای کشورهای تازه صنعتی شده را در سر دارند، کمتر در دسترس است. به نظر می‌رسد که دولت‌ها با تسلیم شدن در برابر فشار ایالات متحده، به بالا رفتن از نردبان طولانی‌تر، لغزنده‌تر و پرهزینه‌تر «انتقال تکنولوژی» تن در داده‌اند، در حالی که می‌توانستند راه میان‌بر «دزدی تکنولوژیک» (کپی برداری تکنولوژی) را که ژاپن در گذشته‌ای نه چندان دور به طور موفقیت‌آمیز انجام داده بود، در پیش بگیرند.



برخی ناسیونالیست‌های اقتصادی که هنوز طرز فکر قدیمی دارند، بر خودکفایی و بستن درب‌های کشور پافشاری می‌کنند. واقعیت آن است که بسیاری از دولت‌های ناسیونالیستی نه به انتخاب خود که به واسطه فشار دولت‌های خارجی (معمولا ایالات متحده) مجبور به اتخاذ چنین سیاست‌هایی شدند. اشتباه بزرگی خواهد بود چنانچه چنین وضعیت عمیقاً تحمیل شده‌ای را فضیلتی فی‌نفسه به شمار آوریم، کما این که خیلی از ناسیونالیست‌ها به شمار می‌آورند. در یک اقتصاد جهانی که هر روز بیش از پیش تجزیه می‌شود و تخصص‌گرایی بین‌المللی در آن رو به افزایش است، تلاشی برای ادغام اقتصاد ملی و خوداتکایی را نباید با آرزوی خودکفایی یکی انگاشت. یک رویکرد پویاتر شاید آن باشد که سرمایه بودن خود را در برخی بخش‌ها به نفع بخش‌های دیگر رها کنیم، اما تولید کالا برای بازارهای بین‌المللی احتمالا به عنوان چارچوب اساسی برای تولید و معامله در آینده همچنان باقی خواهد ماند.^۲

شواهد اندکی وجود دارد که نشان دهد تغییر در موقعیت قانونی دواپس دولتی و نهادهای وابسته به دولت - در نتیجه خصوصی‌سازی یا شرکت‌گرایی - به خودی خود باعث بهبود جدی عملکرد مؤسسات اقتصادی می‌شود. حتی وقتی که سهم مالکیت دولت به اندازه زیادی کوچک شده باشد، باز هم این هیأت اجرایی دولت است که مدیران کلیدی این مؤسسات را منصوب می‌کند. به نظر نمی‌رسد که پاسخ‌گویی فرضی به سهامداران به جای سیاستمداران، تأثیر عمیقی روی مدیریت بنگاه داشته باشد، شاید به این دلیل که مدیریت‌های کلان بنگاه، از سهامداران کوچک فاقد نفوذ دولتی، مجزا و منفک هستند.

استدلال شده است که اگر مؤسسات عمومی، همانند دارایی‌های شخصی، با اهرم فشارهای بودجه‌ای دشوار و احتمال خارج شدن از بازارهای رقابتی عوامل تولید، اداره شوند، در آن صورت هیچ مزیت اقتصادی ندارد که چنین دارایی‌هایی تحت کنترل دولتی قرار داشته باشند. با این حال، فرض ثابت ماندن سایر شرایط، باید تأکید کرد که چنین کاری هیچ ضرری هم ندارد. به هر حال، تا آنجا که مؤسسات اقتصادی عمومی با هدف توزیع مجدد امکانات به وجود می‌آیند، چالش اصلی آن است که الزامات بازتوزیعی به تضعیف یا بهانه‌ایی برای به مخاطره افتادن کارآمدی مؤسسه و مدیریت اقتصاد کلان منجر نشود.

بسیاری از رژیم‌های ناسیونالیستی پسااستعماری در آفریقا و آسیا و نیز ائتلاف‌های پوپولیستی که از دهه ۱۹۳۰ بر بیشتر کشورهای آمریکای لاتین حاکم بوده‌اند، فرآیند صنعتی‌سازی را مستقیماً از طریق مؤسسات اقتصادی دولتی به پیش برده‌اند. برعکس، برخی رژیم‌های آسیایی شمال شرقی، از صنایع جایگزین واردات حمایت و پشتیبانی کردند تا راه را برای صادرات و بالا بردن کیفیت و

کارآمدی‌شان جهت رقابت در بازار بین‌المللی هموار کنند. از میزان شایستگی و لیاقت اداری دولت، به عنوان یگانه متغیر مهم توضیح دهنده نام برده شده که تعیین کننده میزان موفقیت‌های متفاوت در حوزه اقتصادی این کشورها طی دو سده گذشته بوده است. تحلیل فرآیند اخیر صنعتی شدن اقتصادی آسیای شمال شرقی، یعنی ژاپن، کره و تایوان، بر اهمیت «خودگردانی متکی بر جامعه» تأکید دارد - که در آن سیاستمداران سلطنت می‌کنند، اما تکنوکرات‌ها حکم می‌رانند، در جایی که ارگان‌های دولتی به طور نسبی از فشارهای اجتماعی منفک هستند.

هر چند درباره نقش دولت در صنعتی سازی متأخر، اجماع نظر چندانی وجود ندارد، با وجود این کمتر کسی هست که درباره لزوم بهبود ظرفیت‌های رو به بهبود دولت حرفی داشته باشد، گو این که نقش دولت می‌باید پیراسته‌تر شود. به رغم برخی بدگمانی‌ها نسبت به سودجویی‌ها و منفعت‌طلبی‌های سیاستمداران و بوروکرات‌ها در کل، بوروکرات‌های کارآمد، با لیاقت و متعهد هنوز مورد تقدیر جامعه‌اند. متأسفانه حمله به بوروکرات‌های دولتی از دهه ۱۹۸۰، عوارض و خسارت زیادی به بخش عمومی به طور کلی وارد کرد و اغلب خشک و تر را با هم سوزاند، و به طور جدی شهامت و روحیه کار را از پرسنل دولت گرفت. این فرآیند اغلب با افزایش نقش و قدرت سیاستمداران و مقامات اجرایی به همراه سرفرود آوردن در مقابل مالکیت خصوصی، به وخیم‌تر شدن وضعیت انجامیده است و در نهایت خواسته و ناخواسته به تضعیف روحیه نوع‌پرستی، تعهد اخلاقی، نظم و احساس مسئولیت در بخش عمومی انجامیده است.

همانگی با دولت و حمایت‌اش از روند سرمایه‌گذاری‌های جاری در صنایع متعدد و مرتبط به هم لازم و ضروری است تا متضمن کند که تلاش‌های صنعتی‌سازی در چنین صناعی هم به تولید کالا و هم به ایجاد بازار برای کالاهای تولید شده بیانجامد. با این که تصدی‌گری‌های دولت در بسیاری از موارد مورد سوء استفاده قرار گرفته و با دچار کزی و انحراف شده و اکثر بنگاه‌های اقتصادی تحت مالکیت دولت، دچار سوء مدیریت بوده است، با این همه چندان روشن نیست که خصوصی سازی، مقررات‌زدایی و انقباض بخش عمومی راه‌حل مشکل باشد. فشار بودجه‌ای «سخت‌تر»، خودگردانی اداری وسیع‌تر و اصلاحات مدیریتی، بخشی از اصلاحاتی است که ضروری به نظر می‌رسد - به عنوان مثال، انعطاف‌پذیری سازمانی اداری و اصلاحات تشویقی به تضمین عملکرد خوب مؤسسات اقتصادی عمومی در سنگاپور و دیگر نقاط جهان انجامیده است - اما «شوک درمانی» خصوصی سازی نه تنها ضروری که مطلوب هم نیست. هم در چین و هم در تایوان، بخش‌های عمومی به طور جدی و معنادار، خصوصی نشده‌اند، بلکه در عوض بخش‌های خصوصی

اقتصادشان پر شتاب‌تر از اقتصاد ملی رشد کرد و این امر در درازمدت به کاهش نقش بنگاه‌های اقتصادی تحت مالکیت دولت انجامید.

توجه به شایستگی و تخصص به این معنا نیست که فقط کسانی می‌توانند در امور اقتصادی دخالت کنند که علم اقتصاد خوانده باشند. با این حال، گردش عادی کارمندان دولتی در برخی از کشورها، انبوهی از تجارب جاری و تجربیاتی را که از خط‌مشی‌های تخصصی پیشین حاصل شده، تحلیل برده است. سازماندهی دیوانسالاری بسیار مهم است؛ برنامه‌ریزی و سازماندهی ضعیف، تأثیر وارونه و معکوسی بر کارکرد، اجرا و کارآمدی دارد. در دیوانسالاری دولتی گرایشی در مقابل تغییرات وجود دارد، که تا حدی اشتیاق عمومی برای اصلاحات سازمانی و مدیریتی‌ای را که معمولاً با خصوصی سازی همراه است توضیح می‌دهد.

معجزه شرق آسیا؟

پذیرش وقوع «معجزه» در ژاپن و دیگر کشورهای شرق آسیا، توجه ناظران توسعه را از آتلانتیک شمالی به پاسیفیک غربی معطوف ساخته است. متأسفانه، غفلت تاریخی و جزم‌گرایی ایدئولوژیک مانع از درک عمیق‌تر تجربه غنی و متفاوت منطقه و ارائه توضیحات به اصطلاح فرهنگی - مثلاً با ارجاع به کنفوسیوسیم - شده است. از این رو، ارزیابی نقش تاریخ بسیار مهم است، نه صرفاً به دلیل نقش دائمی‌ای که به عنوان نیروی ماند ایفا می‌کند، بلکه به دلیل اهمیت وابستگی به مسیر طی شده و نیز به دلیل فرهنگی. این ارزیابی‌ها می‌بایست همراه با ارزیابی مشارکت نسبی فرآیند بازار و سیاست‌های خاص دولت در ایجاد و حفظ قابلیت‌های توسعه‌ای صورت پذیرد.

در کنار آموختن درس‌هایی از تجربیات آسیای شرقی، یک سؤال کلیدی که باید به آن پاسخ داد آن است که آیا استراتژی‌های توسعه‌ای که کشورهای جدیداً صنعتی شده موج دوم آسیای جنوبی شرقی (NICs) در پیش گرفتند، آن گونه که بانک جهانی ادعا می‌کند،^۲ جایگزین مناسب‌تری برای استراتژی‌هایی است که از سوی «اقتصادهای تاز صنعتی شده موج اول شرق آسیا» (NIES) در پیش گرفته شده بود. چنین چشم‌اندازی از تجربه آسیای جنوب شرقی احتمالاً به نوبت همه کسانی می‌انجامد که به دنبال راه سومی در منطقه می‌گردند، چه آنانی که به نظام تنولیبیرالی دل بسته‌اند و چه کسانی که به دنبال الگوی از مد افتاده دولت‌گرایی یا تصدی‌گری دولت هستند. با وجود این، تاریخچه اخیر صنعتی شدن در شرق، منجمله آسیای جنوب شرقی، درس‌های مهمی برای کشورهای در حال توسعه در بردارد.

وضعیت تاریخی؟

وضعیتی که به باور بسیاری، نقش قطعی در صنعتی سازی اخیر موج نخست شرق آسیا داشته، شرایط مطلوب اقتصادی دوران طلایی پس از جنگ جهانی و جنگ سرد بوده است. ربع نخست قرن پس از پایان جنگ جهانی که، دنیایی آزادتر و مرفه تر و قوانین تجاری سهل گیرانه تر را می طلبید چشم انداز گسترده از فرصت ها و موقعیت ها را گشود که زاین و دیگر اقتصادهای موج نخست شرق آسیا به خوبی از آن برای ارتقاء صنایع جایگزینی واردات تحت حمایت خود به تبدیل آنها به صنایع رقابتی در سطح بین المللی بهره گرفتند. اگر چه ظهور موج دوم در آسیای جنوب شرقی، البته نه به خیره کنندگی قبل، بسیاری از پیشگویی های ناشی از استثنایی دانستن تجربه پیشین را به هم زد، اما تحقیق و مذاقه بیشتر نشان می دهد که، هنوز هم اگر چه کمتر اما فضایی برای بروز ابتکاراتی در زمینه صنعتی شدن وجود دارد. بویژه در مواردی که پای سرمایه گذاری خارجی در میان است و تهدیدی برای منافع تجاری بین الملل محسوب نمی شود.



اگر چه رشد اقتصادی از دهه ۱۹۷۰، و به خصوص در دهه ۱۹۸۰، کندتر شده است اما این شرایط تلاش‌های جدید برای صنعتی شدن در جاهای دیگر را به طور کامل مسدود نکرده است. گرایش‌ها احتمالا متناقض‌تر و سردرگم‌تر از آن چیزی است که ادعا می‌شود، و هنوز فرصت‌های بسیاری در درون شکاف‌های اقتصادی جهانی شده و لیبرالیزه شده وجود دارد. پس از کساد اقتصادی آسیای جنوب شرقی در اواسط دهه ۱۹۸۰، بهبودی قویا ماندگار بعدی ابتدائاً حاصل قیمت‌های ترمیم شده کالاهای اولیه و مهم‌تر از آن، سرمایه‌گذاری خارجی از طرف ژاپن و دیگر کشورهای موج اول بود. این سرمایه‌گذاری‌ها به واسطه مقررات جذاب سرمایه‌گذاری و نیز کاهش بهای پول کشورهای موج دوم تقویت و تشویق می‌شد، از این رو، برنامه‌های تشویقی و سهل‌گیرانه‌تر به طور موفقیت‌آمیز موجب جذب سرمایه‌های خارجی شد. به خصوص در حوزه صنایع صادراتی - و در نتیجه به آغاز و حفظ بهبود وضع اقتصادی از اواخر دهه ۱۹۸۰ کمک کرد.

همان طور که بعداً روشن خواهد شد، ظهور جریان آزادسازی حمایتی و مشروط اخیر در شمال که طلیعه آن را در توسعه و رشد تجارت جهانی و سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات به هم پیوسته اقتصادهای پیشرفته صنعتی می‌توان دید - فرصت‌های مناسب چندانی برای تلاش‌های صنعتی سازی این دوره باقی نمی‌گذارد. گسترش قلمروی گات به مسئله سرمایه‌گذاری خارجی، تجارت جهانی در قالب (خدمات) نامرئی و ناپیدا، و حق مالکیت فکری، و همچنین جایگزینی گات با سازمان تجارت جهانی، بیش از پیش به تقویت استیلای شرکت‌های چند ملیتی و تحمیل موانع و هزینه‌های اضافی در مقابل تلاش‌های اخیر صنعتی سازی منجر خواهد شد، به خصوص اگر این تلاش‌ها بخواهد با کمک سرمایه داخلی انجام گیرد. همچنین رشد اخیر اقتصادهای بزرگ دنیا یعنی هند و چین، که بر پایه «برنامه‌های» صادراتی به دست آمده، دیگران را وادار می‌سازد که به گزینه‌های مشابهی روی بیاورند.

منابع: نعمت یا آفت؟

آسیای جنوب شرقی همانند بسیاری از کشورهای آفریقایی، بسی بیش از بقیه آسیا، آمریکای لاتین یا اروپا، از موهبت منابع برخوردار بوده است. برعکس، گفته می‌شود محدودیت وجود چنین منابعی در کشورهای موج نخست، باعث تقویت زمینه‌های صنعتی شدن بوده است؛ اگر چه این امر با هزینه انسانی بسیار بالا و فوق‌العاده به خصوص برای کارگران صنعتی (مثلاً دستمزدهای پایین و شرایط کاری بسیار وخیم) روی داد، به ویژه در مراحل نخست تلاش این کشورها برای رسیدن به قدرت رقابتی صادراتی بر مبنای هزینه‌های پایین نیروی کار قرار داشت. شاید چنین ضرورت الزام

آوری برای صنعتی کردن در آسیای جنوب شرقی وجود نداشته. چرا که در اینجا به حد کافی منابع موجود بود. در دهه‌های اخیر، محصولات بخش کشاورزی، معدن، جنگل و صنایع متکی به مواد خام، بخش اعظم رشد و صادرات اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی را تشکیل داده است.

در حالی که سهم صنایع غیرمتکی به منابع اولیه و دارای جهت‌گیری صادراتی در سال‌های اخیر به خصوص در کشورهایی نظیر مالزی رو به افزایش بوده است، سهم قطعی و ضروری منابع غالباً از سوی کسانی که آسیای جنوب شرقی را به عنوان الگوی جانشین رشد می‌دانند، کمتر مورد نظر قرار گرفته است. این منابع نه تنها سهم زیاد و تعیین‌کننده‌ای در رشد کلی اقتصادی مثل رشد صادرات داشته است، بلکه در کنار فراهم آوردن پایه‌هایی برای انباشت سرمایه، باعث ایجاد مشروعیت سیاسی برای دولت‌ها و تمکن مالی آنها شدند. برخلاف دیگر کشورها که یا به اسراف و حیف و میل این منابع پرداختند و یا مازاد آن را به سوی خارج روانه کردند، رانت حاصل از این منابع توسط دولت‌های آسیای جنوب شرقی به گونه‌ای حاصل شد که بخش بزرگی از فرآیند توسعه زیربنایی فیزیکی را که لازمه انباشت سرمایه و کسب حمایت سیاسی بود، امکان‌پذیر ساخت و در کنارش خدمات اجتماعی ضروری (مثل آموزش، تحصیل و بهداشت) و تلاش‌های مربوط به ارتقاء مشروعیت ملی (توزیع مجدد و «ملت‌سازی») و ظرفیت‌ها و استعدادها (دیوانسالاری ادارات دولتی و سرویس‌های امنیتی) را حمایت مالی کرد. نبود موهبت منابع طبیعی در اقتصادهای موج نخست و اخلاقیات متمدنانه مساعد برای کسب دانش و شایسته‌سالاری آنها، در کنار سیاست‌های حمایتی دولت بر روی هم به توسعه منابع انسانی انجامید. در این زمینه نیز، دستاوردهای موج دوم آسیای جنوب شرقی، بسیار کم‌تر از موج نخست آسیای شرقی بود، کما این که این تفاوت در نرخ مقایسه میزان با سوادی، دسترسی به آموزش پس از دوره دبیرستان و گستردگی منابع رسمی تخصیصی به آموزش و تحصیل مشاهده می‌شود. محدودیت منابع انسانی بیش از پیش به صورت یک اضطراب عمده برای صنعتی ساختن شتابان و چیرگی تکنولوژیک در کشورهای موج دوم خود را آشکار می‌سازد.

پویایی منطقه‌ای

از قرار معلوم، بخش زیادی از رشد اقتصادی اخیر و مناسبات زمینه‌ساز آن از نوعی وجه پان - آسیای شرقی برخوردار است. حتی بانک جهانی در سال ۱۹۹۳ تصدیق کرد که خیلی بعید است که این تعداد از اقتصادها در دوره‌ای چنین درازمدت تا این حد خوب کار کنند. با وجود این، در حالی که آدم گمان می‌کند این جنبه منطقه‌ای توسعه نیازمند تبیین است، از ادعاها و اشاره‌هایی

مبهم به سر برآوردن «بلوکین» یا به الگوی توسعه منطقه‌ای از نوع «غازهای پرنده» که بگذریم تا کنون کمتر تلاش‌هایی جدی‌ای در این زمینه صورت گرفته است. این مسئله بیانگر این واقعیت است که رشد اقتصادی در منطقه مصادف شد با طرح دوران جنگ ژاپن مبنی بر «فضای سعادت مشترک آسیای شرقی بزرگ‌تر» و عرصه نفوذ پس از جنگ. منافع ژاپن در منطقه شرق، من جمله آسیای جنوب شرقی، هم اقامت گسترده ژاپنی‌ها در این منطقه از اواخر قرن نوزدهم را تشویق کرد و هم واردات فزاینده و نیز، هر وقت ممکن باشد، اعمال کنترل بر تولید مواد خام (و به ویژه مواد معدنی) در منطقه را. برای جبران کسری‌های تجاری حاصله ژاپن، آسیای شرقی به مثابه یک بازار خارجی آشکار برای کالاهای ژاپنی به حساب می‌آمد آن هم زمانی که صنعت ژاپن در حال تبدیل شدن به صنعتی پیشرفته و به لحاظ بین‌المللی رقابتی بود. موانع تجاری بعدی از سوی قدرت‌های استعماری اروپا در منطقه علی‌القاعده می‌بایست نادانسته افزایش گسترش نظامی‌گری را ترغیب و تشویق کرده باشند.

پس از جنگ نیز رونق صنعتی در ژاپن سرانجام به جستجو برای بازارهای خارجی در منطقه انجامید، و همگام با فرآیند استعمارزدایی پس از جنگ، بنگاه‌های ژاپنی به دنبال آن بودند که با بهره‌گیری از استراتژی صنعتی سازی جایگزینی واردات که در اکثر نظام‌های پساستعماری منطقه به خصوص از ۱۹۶۰ به بعد در پیش گرفته شد، سهم خود را از بازار منطقه افزایش دهند. در مرحله بعدی، شرکت‌های ژاپنی درصد برآمدند که (فرآیند صنعتی) خود را به خارج منتقل سازند تا از بار هزینه‌های تولید بکاهند و این روند با افزایش قیمت ین در اواسط دهه ۱۹۸۰، شتاب بیشتری گرفت. بنابراین، بنگاه‌های ژاپنی به طرز فزاینده بدل شدند به بخشی از استراتژی صنعتی سازی دارای جهت‌گیری صادراتی شرق، به خصوص آسیای جنوب شرقی؛ به ویژه پس از افزایش قیمت ین در اواسط دهه ۱۹۸۰.

افزایش قیمت پول‌های رایج سایر کشورهای آسیای شرقی به جز هنگ کنگ (دلار هنگ کنگ از اوایل دهه ۱۹۸۰ با دلار ایالات متحده پیوند خورده بود) از اواسط دهه ۱۹۸۰ نیز مشوق انتقال تسهیلات تولیدی به نقاط کم هزینه‌تر آسیای جنوب شرقی، چین و دیگر جاها شد و به ادغام اقتصادی منطقه و بسیاری از ویژگی‌های نوظهور دیگری انجامید. از این رو، اقتصادهای آسیای جنوب شرقی در جایگاه خوبی برای بهره‌گیری هم از چنین سرمایه‌گذاری‌ها و هم از سیاست‌های صنعتی دولت مجری و میزبان که در پی ایجاد هماهنگی برای انتقال چنین صنایعی بودند قرار گرفتند. با این حال، جریان سرمایه‌گذاری تایوانی به آفریقای جنوبی، و جریان سرمایه‌گذاری سنگاپوری به بنگالور در این دوره، نشانگر آن است که چگونه سایر عوامل بر چنین تصمیمات سرمایه‌گذاری اثر

می‌گذارند و چگونه دیگر دولت‌های میزبان می‌توانند شرایطی بیافرینند که سرمایه‌گذاری‌هایی از این دست را جذب کنند.

واکنش‌های موفقیت‌آمیز دولت‌های موج دوم تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی به سرمایه‌گذاری کلان‌تر آسیای شمال شرقی که بعد از اواسط دهه ۱۹۸۰ به منطقه علاقمند شدند، مستلزم واکنش‌های مناسب آسیای جنوب شرقی در زمینه سیاست‌های صنعتی ملی به الزامات بین‌المللی سیاست‌های صنعتی نوین در آسیای شمال شرقی بود. این واکنش‌ها در آسیای جنوب شرقی در خصوص سیاست صنعتی به اوضاع در حال تغییر آسیای شرقی و اصلاحات سیاست صنعتی احتمالاً در جذب سرمایه‌گذاری‌های گسترده صنعتی آسیای شرقی به منطقه بس نقش جدی‌تری داشت تا هر گونه اقداماتی که در زمینه سیاست باصطلاح «بی‌طرف» آزادسازی اقتصادی صورت گرفت. آزادی سازی اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا سرمایه‌گذاری صنعتی آسیای شرقی به منطقه آسیای جنوب شرقی گسیل داشته شد و نه به سایر بخش‌های آزادسازی شده جهان مثل آمریکای لاتین یا اروپای شرقی.

افزایش اخیر در مثلث رشد آسیای جنوب شرقی نشانگر آن است که ابتکارات سیاست صنعتی هماهنگی شده‌ای از این دست در صدد بهره‌گیری از موقعیت اقتصادی منطقه، مجاورت و نزدیکی، تراکم و نیز پتانسیل احتمالی برای یک تقسیم کار جدید بین‌المللی در سطوح منطقه‌ای است. بنابراین، بنگاه‌ها می‌توانند به فرصت‌های جدیدی پاسخ مثبت نشان دهند که با انباشت زیر منطقه‌ای و صرفه‌جویی‌های نسبت به مقیاس و نیز با مزیت نسبی ملی از رهگذر جای دادن فرآیندهای مختلف تولید در کشورهای همسایه حاصل شده است. چنین فرصت‌هایی همچنین برای شرکت‌هایی جذاب است که ادغام اقتصادی منطقه‌ای را نظیر منطقه تجاری آزاد آ.سه. آن پیش‌بینی می‌کنند. بنابراین کشورهای کوچک می‌توانند با هماهنگ ساختن برنامه‌های صنعتی‌شان به گونه‌ای که به تضعیف تلاش‌های دیگران و یا کاهش توان و قدرت‌شان در مقابل سرمایه‌گذاران نشود، منتفع شوند.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

با این که بانک جهانی بسیار مقید است که اقتصاد کشورها به روی سرمایه‌گذاری خارجی گشوده بماند، مطالعه مربوط به معجزه شرق آسیای این بانک به طور شگفت‌انگیزی نسبت به اهمیت، الگوها و تبعات واقعی سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای «آسیایی دارای اقتصادی با بازدهی بالا» (HPAE) بی‌اعتنا است. از ۸ کشور عضو HPAE فقط سنگاپور و مالزی بیش از دیگر کشورهای در حال توسعه بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی متکی بوده‌اند. همچنین بخش عمده

اتکا به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ممکن است یک پدیده موقت مربوط به مراحل اولیه توسعه بوده باشد، یعنی مربوط به مرحله‌ای که انباشت سرمایه داخلی، ظرفیت تکنولوژیک و دسترسی به بازار خارجی در حد ضعیفی بود؛ از این رو است که مثلاً اتکای کشوری مثل کره جنوبی به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فقط تا اوایل دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت.

همچنین، اهمیت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در یک لحظه خاص تاریخی چه بسا به واسطه علاقه شدید سرمایه‌گذار خارجی باشد، مثل وقتی که فرایند صنعتی سازی به طور جدی آغاز می‌شود. به عنوان نمونه، تلاش اندونزی برای تعدیل بحران سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۸۶ درست در زمانی صورت گرفت که ژاپن و دیگر کشورهای موج نخست با کاهش توان رقابت بین‌المللی‌شان مواجه بودند - این کاهش توان به دلیل افزایش بهای پول این کشورها، افزایش دستمزدها و دیگر هزینه‌های تولید، بی‌ثباتی روز افزون سیاسی، فشار مضاعف برای اعمال کنترل بر آلودگی صنعتی و غیره اتفاق افتاد - و در نتیجه در پی آن بودند که صنایع کاربرتر و به لحاظ زیست محیطی غیرقابل قبول‌ترشان را به جای دیگر منتقل سازند. شاید چنین انتقال تکنولوژی‌ای درون منطقه آسیای شرقی با تبیین چرخه تولید سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و نیز با تئوری «غازهای پرده» آکاماتو سازگار به نظر آید. با وجود این، الگو و سرعت اجرای «تجدید ساختار صنعتی منطقه‌ای» در آسیای شرقی را صرفاً نمی‌توان حاصل بازار قلمداد کرد، بلکه به شدت تحت تأثیر سیاست‌های صنعتی کشور «مبداء» و «میزبان» بوده که انتقال چنین صنایعی را به آسیای جنوب شرقی و چین مورد تشویق قرار داده است.

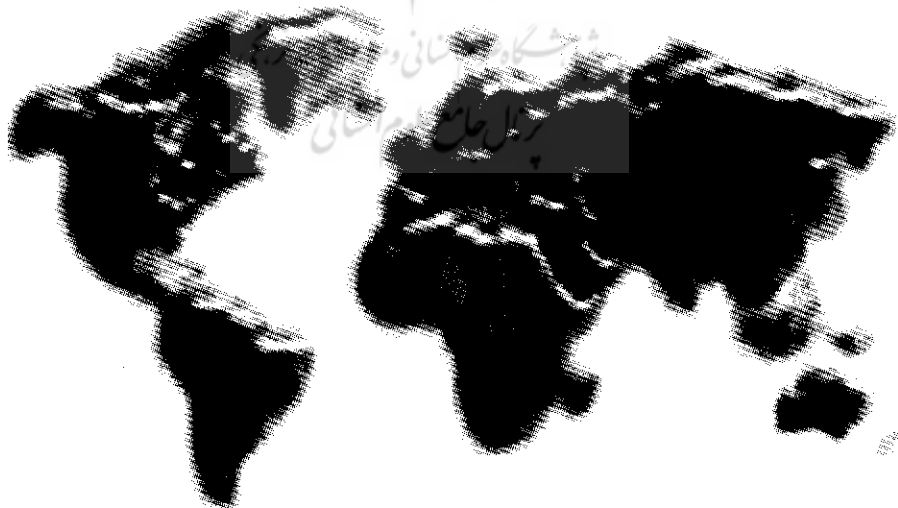
سیاست صنعتی

به رغم برخی مناقشات جاری درباره کارایی و موفقیت سیاست صنعتی در آسیای شمال شرقی، در حال حاضر در این باره اجماع نظر کلی وجود دارد که چنین سیاستی را صرفاً منافع تجاری موجود تعیین نمی‌کرد. خود این نتیجه‌گیری به صورت‌بندی‌های تحلیلی گوناگونی درباره «خودگردانی نسبی» دولت و جنبه‌های متعدد آن، منجر شده است. به دولت‌های آسیای شمال شرقی، نسبت‌های متعددی مبنی بر داشتن ظرفیت انسجام و شایستگی بالای حکمرانی داده شده، به خصوص در زمینه توانایی‌شان در هماهنگ ساختن و منسجم کردن فعالیت‌های شرکت‌های خصوصی و در غیر این صورت دخالت در فرآیندهای بازار بدون آن که به شکست جدی دولت منجر شود. به نظر می‌رسد که این موفقیت دولت مرهون توانایی‌اش در اجتناب از به خدمت گرفته شدن و یا تبعیت از منابع رانتی باشد. این توانایی دولت‌ها در سیاست‌گذاری اقتصادی مستقل، قادرشان کرد که

در خلق و اختصاص رانت‌ها به گونه‌ای عمل نمایند که سرمایه‌گذاری‌ها به سمت اولویت‌های تعیین شده به وسیله دولت سوق پیدا کنند. بنابراین، چشم انداز تامین رانت بیشتر، متضمن آن بود که آنها در راستای اهداف صنعتی دولت، سرمایه‌گذاری شوند.

صرفاً نیت خوب برای تضمین کارآمدی و موفقیت دخالت در سیاست صنعتی گزینشی دولت کافی نیست و باید احتمال اتخاذ سیاست صنعتی «غلط» را در نظر گرفت. با این حال، کما بیش فقط مسئله سیاستگذاری صنعتی نیست که اهمیت دارد. بالاخره هر چه باشد، ابزارهای سیاست صنعتی به طور وسیع‌تری در آسیای شمال شرقی نسبت به موج دوم اقتصادهای آسیای جنوب شرقی به خدمت گرفته شد. اکنون به طور گسترده به نقش دولت در صنعتی سازی اخیر آسیای شرقی اذعان شده است و همچنین تنوع قابل توجه نقش، ماهیت و میزان دخالت دولت و چگونگی تغییر این مؤلفه‌ها با گذشت زمان، تصدیق شده است.

هر چند در کشورهای موج دوم آسیای جنوب شرقی، دخالت دولت بسیار مهم و جدی بوده است، ماهیت و اهداف دخالت دولت تا حدودی متفاوت بود. مثلاً، مالزی و اندونزی از زمان استقلال‌شان، همیشه با فشار و تشویش ناشی از گسترش ثروت چین و نیز جمع‌آوری ثروت توسط «بومیان» صاحبان درآمد و متنفذ سیاسی مواجه بوده‌اند، همانند بسیاری از کشورهای شرق آفریقا در اوایل دوران پس از استعمار.



چنین اولویت‌هایی در سیاست باز توزیعی، باعث به مخاطره افتادن کمک‌هایی می‌شد که در غیر این صورت با دخالت دولت در صنعتی‌سازی دوران اخیر به وقوع می‌پیوست. در نتیجه، بخش عمده دخالت دولت در آسیای جنوب شرقی، با از طرف سرمایه‌های تجاری دارای نفوذ سیاسی صورت می‌پذیرفت و یا به تسخیر آنان درمی‌آمد، در حالی که در ژاپن و کشورهای موج نخست شرق آسیا، چنین ضایعاتی در اجرای سیاست صنعتی دولت و بلندپروازی‌های عملی آن، کمتر به وقوع می‌پیوست. خوبشاوندسالاری و مشتری‌سالاری، مشکل عمده اقتصادهای کشورهای موج دوم آسیای جنوب شرقی بود، اگر چه ماهیت نهادمند فساد و رشوه، اثرات زیادی بر نتایج آن داشت، از آن جمله تأثیرات ضایعه‌آفرین دخالت‌های دولت.

هر چند اقدامات سیاستگذاری حاصله - به مخاطره افتاده اگر نه «تسخیر شده» - ممکن است برای انباشت پویایی سرمایه در واقع ناعادلانه، ناکارآمد، انحرافی و مضر تلقی شود، با این همه، به ندرت موجبات فعالیت رانت جویانه زیادی را پدید آورد که بخواهد حالا نابودشان کند. چه رسد به همه رانت‌هایی که با چنین انحراف‌هایی پدید آمد. با این که ممکن است برخی انگیزه‌های دخالت دولت را فی نفسه رانت‌جویانه به حساب آورد، باید یاد آورد شد که جذب رانت ضروری مستلزم انتقال است - فرآیندی که ممکن است ناعادلانه و انحرافی باشد، ولی ضرورتاً به این معنا اسراف کارانه نیست که رانت عمدتاً با رفتار رانت‌جویانه، به قراری که تحلیل اقتصادی نئوکلاسیک نشان می‌دهد، محو می‌شود.

تجربه سنگاپور نشان می‌دهد که سیاستگذاران منضبط، با صلاحیت، کارآمد و آینده‌نگر می‌توانند هم ظرفیت دولت را و هم کیفیت تدوین و اجرای سیاست صنعتی را تقویت کنند، امری که در راستای ساختارمند کردن رانت‌ها برای رسیدن به اهداف یک برنامه مطلوب و به حداقل رساندن پراکندگی رانت‌های ناشی از فعالیت‌های رانت‌جویانه، راهگشا است. پر واضح است که کیفیت حکمرانی هم از ساختار نهادی مناسب منتفع می‌شود و هم از استعداد بیشتر برای انعطاف‌پذیری در قبال پاسخگویی به چالش‌های جدید.

این احتمال وجود دارد که چشم‌انداز تسخیر رانت‌ها، در باغ سبز به سرمایه‌گذاری‌ها نشان دهد، امری که می‌توان به طور رسمی به عنوان انگیزه‌هایی سرمایه‌گذاری عنوان شود. بنابراین، چشم‌انداز انتقالات رانتی ممکن است به تقویت و نه تضعیف سرمایه‌گذاری‌های بیشتر در اقتصاد ملی بیانجامد، البته اگر صاحبان رانت بتوانند روی منافع حاصل از سرمایه‌گذاری‌های مناسب حساب کنند. بنابراین دخالت دولت، باعث افزایش فعالیت بخش خصوص می‌شود نه کاهش فعالیت آن. بدین سان، اگر از فرار سرمایه جلوگیری شود، تمرکز بیشتر ثروت توأم با فعالیت‌های رانتی ممکن

است در عمل به افزایش پس اندازهای شرکت‌ها بیانجامد و بدین سان انباشت سرمایه، رشد و تغییرات ساختاری را تسریع کند. تا جایی که مقررات‌زدایی و دیگر جنبه‌های آزادسازی اقتصادی می‌توانند انگیزه برای سرمایه‌گذاری بیشتر در اقتصاد ملی را تضعیف کنند، این امر ممکن است به تضعیف انباشت سرمایه درون اقتصاد ملی منتهی شود، چرا که هیچ تضمینی وجود ندارد که اقدامات آزادسازی اقتصادی ضرورتاً جریان سرمایه‌گذاری خالص بیشتری را به دنبال داشته باشد.

با این حال، موارد زیادی از سیاست برنامه صنعتی ناپایدار علی‌الظاهر انتخابی به دست مدیران ملی و تکنوکرات‌هایی اجرا شده که چندان حرفی در شرح و تفسیر چنین سیاستی نداشتند - حتی به نظر نمی‌رسد که آنان به طور جدی در پی دستیابی عملی به توان رقابت بین‌المللی و یا فراهم آوردن حمایت جدی برای دیگر صنایعی باشند که در پی دستیابی به رقابت‌پذیری بین‌المللی هستند. چنین دخالت‌هایی باعث بدنامی سیاست صنعتی شد و دیگر دخالت‌های سیاست صنعتی را که بر مبانی دقیق‌تری شکل گرفته و اجرا می‌شدند، تیره و مبهم جلوه داد.

هر چند درباره نقش و سهم ابزارهای سیاست صنعتی در توسعه سه اقتصاد موج دوم آسیای جنوب شرقی، به خصوص طی سه دهه گذشته، تردید و ابهام وجود دارد، اما این نقش قابل انکار نیست. نقش دولت‌ها را در پیشرفت صنعتی شدن فراتر از آن حدی که احتمالاً بدون دخالت دولت میسر بود با مقایسه بین اقتصادهای مستعمره‌ای دیرین مالزی و اندونزی و این اقتصادهای ملی امروز می‌توان نشان داد. به رغم همه نواقص و سوء استفاده‌ها، جای تردید نیست که تحول ساختاری این اقتصادها بسیار مساعدتر و بهتر از آن حالتی انجام شده است که با اتکای صرف به نیروهای بازار و ابتکارات بخش خصوصی می‌توانست حاصل شود و صرفاً به توسعه و رشد صنایعی می‌انجامید که از «حمایت طبیعی» برخوردارند، هر چند ماهیت چنین صنایعی مثلاً با تغییر هزینه‌های حمل و نقل و ارتباطات، تغییر خواهد کرد.

همچنین، در حالی که اهداف رقیب در سیاست صنعتی ممکن است پایبندی به سیاست صنعتی و کارایی‌اش را تضعیف کنند، چنین سیاست‌هایی عواقب خاصی دارند که چه بسا برخی از این عواقب با سیاست صنعتی سازگارتر باشند. مثلاً سرمایه‌گذاری‌های سنگین دولت مالزی در دهه ۱۹۷۰ برای بهبود بخشیدن به کیفیت منابع انسانی شبه جزیره مالایا، بهره‌وری بسیار بیشتری برای توسعه صنعتی و تکنولوژیکی به دنبال داشت تا بازتوزیع درون قومی مالکیت دارایی‌ها. چنین ملاحظاتی، خصوصاً برای اقتصادهای آفریقایی که در پی ایجاد سازگاری بین برخی سیاست‌های توزیع مجدد با سایر اهداف توسعه هستند، بسیار اهمیت دارد.

قبل از دهه ۱۹۸۰، تجربیات سیاست صنعتی موفق آسیای شمال شرقی و سنگاپور بیشتر به دلایل زیر از توجه بین‌المللی به دور ماند؛ هم‌پیمانی سیاسی این کشورها با غرب (و به خصوص ایالات متحده) بر ضد رژیم‌های ملی‌گرایانه‌تر منطقه - حداقل در لفاظی‌های سیاست خارجی - تکیه دایمی این کشورها به علایم بازار (منجمله بازار بین‌المللی)، جهت‌گیری روز افزون صادراتی‌شان، نقش محدود مؤسسات تحت مالکیت دولت (در ژاپن و کره جنوبی، گرچه در سنگاپور و تایوان، نقش این مؤسسات بسیار جدی و پر اهمیت بوده است)، و تسامح غربی بیشتر نسبت به دخالت دولت در اقتصاد قبل از ظهور ایدئولوژی اقتصاد نئولیبرالی در دهه ۱۹۸۰.

متأسفانه، شناخت اولیه این رویدادهای «ناواقع-بنیاد» کشورهای شرق آسیا براساس برخی مقدمات و ادعاهای اصلی جریان ضد انقلاب نئولیبرالی برای علم اقتصاد توسعه به یک عکس‌العمل دولت‌گرایانه شادمانه و غیرنقدانه منجر شد. عکس‌العملی که هم در شعارهایی چون: «بی‌خیال واقعی کردن قیمت‌ها باش» (در تقابل با تاکید نئولیبرال‌ها بر «پیش به سوی واقعی کردن قیمت‌ها») تجلی یافت، و هم در این برداشت ساده‌انگارانه که اقتصادهای اخیراً صنعتی شده آسیای شرقی را صرفاً ادامه دهندگان راه مطمئن توسعه ژاپن تلقی می‌کند. در حالی که مطالعه سال ۱۹۹۳ بانک جهانی بر برخی سیاست‌های مشابه اتخاذ شده به وسیله کشورهای HPAE، تاکید می‌کند، از تأیید روابط درونی آنها سر باز می‌زند، انگار که موقعیت جغرافیایی موقعیت مکانی، همجواری، الگوهای سرمایه‌گذاری و شرکت‌های تجاری هیچ اهمیتی ندارد. مطالعه بانک جهانی در حالی که به درستی مفهوم یک الگوی واحد توسعه آسیای شرقی را رد می‌کند، در عین حال نمی‌تواند آنچنان که باید و شاید برخی مشابهت‌ها را در تنوع سیاست‌ها و تجارب HPAE در زمینه استخراج توصیه‌ها و نتایج مربوط به سیاست‌گذاری، شناسایی کند.

ادعای بانک جهانی مبنی بر این که سیاست صنعتی به نفع موج دوم کشورهای آسیای جنوب شرقی نبوده است نیز اشتباه است. درست است که عواقب دخالت دولت در اقتصادهای موج دوم آسیای جنوب شرقی گوناگون بوده است، اما این امر بیشتر به این دلیل روی داد که بخش اعظم دخالت دولت تحت تأثیر ملاحظاتی بوده است غیر از تسریع در فرآیند صنعتی کردن. این نوع دخالت‌های دولتی را باید در جایگاه خود مورد قضاوت و ارزیابی قرار داد، و عواقب منفی آن سند محکومیت هر نوع دخالت دولتی نیست، چه رسد به عملی بودن و مطلوب بودن سیاست صنعتی.

تجربه سیاست صنعتی موج دوم کشورهای آسیای جنوب شرقی درس‌های مهم دیگری را نیز برای کشورهای در حال توسعه که خواهان صنعتی شدن هستند، در پی دارد. عواملی چون کوچک بودن اندازه اولیه بازارهای داخلی، ضعف جامعه کارآفرینان صنعت ملی، ضعف مهارت مدیریت،

ظرفیت‌های تکنولوژیکی و شبکه بازاریابی بین‌المللی و همچنین فشارهای داخلی و خارجی برای آزاد سازی اقتصاد از طریق نسخه‌های تعدیل ساختاری، چه بسا از چنین تلاش‌هایی ممانعت به عمل آورند. سرمایه‌گذاری‌های خارجی استفاده غالباً موقت از منابع انسانی خارجی (مثلاً مستشاران)، دست کشورهای موج دوم صنعتی شدن آسیای جنوبی شرقی را باز گذاشته تا کمبود منابع‌شان را جبران سازند. در حین تلاش برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، سیاست‌های دولت میزبان نیز می‌تواند بر ماهیت این سرمایه‌گذاری‌ها چنان اثری بگذارد که منافع اقتصاد ملی را به ویژه در قالب ارزش افزوده ثابت و انتقال تکنولوژی به حداکثر برسانند. وجود سرمایه‌گذاران خارجی بیشتر، البته از منابع متفاوت، و در حوزه‌های فعالیت متعدد و رقابتی می‌تواند قدرت تأثیرگذاری و اهمر کنترلی دولت میزبان را اغلب افزایش دهد.

مانند دیگر نقاط دنیا، رشد صنایع کاربر و صادراتی توسط سرمایه‌گذاران خارجی فقط به دلیل وجود نیروی کار ارزان، آزادی تجارت و نبود کنترل بر سرمایه در کشورهای موج دوم صنعتی شدن آسیای جنوب شرقی اتفاق نیفتاد. علاوه بر ایجاد زیر ساخت‌ها و آموزش ابتدایی، سایر شرایط حمایتی (مثل قربت‌های فرهنگی و زبانی، قانون و نظم) و سیاست‌گذارها (مثل ایجاد انگیزه منجمله با کم کردن مالیات‌ها، اعطای سوبسیدها، آموزش و پرورش، سرمایه‌گذاری و رشد صادرات) باعث تغییر جدی فضای سرمایه‌گذاری کشور به نفع جذب سرمایه‌گذاری‌های مطلوب خارجی شده است. از تجارب کشورهای موج دوم صنعتی شدن آسیای جنوب شرقی و تحلیل تاریخی آگاهانه محدودیت‌های بازارها می‌توان به این نتیجه رسید که دخالت دولت در حوزه‌هایی چون تجارت بین‌المللی، امور مالی، منابع انسانی و توسعه تکنولوژی به احتمال زیاد ضروری است.



سیاست صنعتی باید تسهیل کننده و توسعه دهنده منابع ملی به خصوص منابع انسانی باشد. بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی - مثلا در بخش آموزش، مسکن، حمل و نقل و بهداشت - با اجتماعی کردن هزینه‌ها و رشد ثبات اجتماعی و سیاسی باعث ارتقاء بهره‌وری نیروی کار و تسهیل توسعه صنعتی می‌شوند. همچنین کارفرمایان را باید ترغیب کرد که به رشد مهارت‌های کارگران و بهبود شرایط محیط کار کمک کنند. مثلا تأسیس یک صندوق اجباری با کمک‌های کارفرما به منظور پرداخت هزینه‌های آموزش کارکنان شایان توجه است. ظرفیت جذب تکنولوژیکی ملی را می‌توان با تلاش دولت در حوزه آموزش و پرورش بالا برد. طرح پس‌انداز اجباری کارکنان نه تنها نرخ پس‌اندازی ملی را زیاد می‌کند، بلکه باعث کاهش مطالبات اجتماعی از دولت برای فراهم آوردن تسهیلات رفاهی برای کارگران بازنشسته را نیز کاهش می‌دهد و علاوه بر این که منابع نسبتاً ارزان برای دولت فراهم می‌کند تا با آن در پروژه‌های توسعه همگانی سرمایه‌گذاری کند.

حمایت پیشین از سیاست صنعتی سازی به هیچ وجه ادعای آن را ندارد که همه سیاست‌های صنعتی سازی در منطقه آسیای جنوب شرقی، در شرایط محیطی خود به بهترین وجه اجرا شده‌اند و یا حتی پیوسته مطلوب بوده‌اند. این تجربیات نمونه‌هایی از سیاست صنعتی بد را نیز در خود دارند، اما وجود سیاست صنعتی بد ضرورتاً دلیل بر فی‌نفسه بد بودن خود سیاست صنعتی نیست. امروزه تصدیق می‌شود که دگرگونی ساختاری که در منطقه اتفاق افتاده است بدون وجود سیاست صنعتی امکان‌پذیر نبود، گو این که بسیاری از این سیاست‌ها بد و نامناسب بوده‌اند، اما این امر فقط بر ضرورت و اهمیت سیاست صنعتی خوب تأکید می‌کند. شرایطی که سیاست صنعتی بد در آن شکل می‌گیرد در بردارنده درس‌های ارزشمندی در باب سیاست‌گذاری صنعتی و اجرای سیاست‌های صنعتی برای دیگر کشورهای در حال توسعه است. یک چالش عبارت است از بسط و گسترش ترتیبات نهادی تا بلکه چنین اقداماتی را هم پاسخگوتر و از این رو مشروع‌تر سازند و هم از طریق محدودیت‌های فیزیکی و سایر محدودیت‌های مالی «منضبط» ترشان سازند.

اکنون پس از بازاندیشی کاملاً روشن است که اشتباهات زیادی رخ داده است. بسیاری از دخالت‌های سیاست صنعتی، اهدافی غیر از رشد و ارتقای صنعتی را دنبال می‌کرده‌اند. در حقیقت برخی از این دخالت‌ها آشکارا به نفع صاحبان نفوذ سیاسی بوده یا از سوی آنان مورد سوء استفاده قرار گرفته است. سیاست صنعتی وقتی دارای مشخصه‌های زیر باشد، ضعیف تلقی می‌شود:

۱- مبتنی بر تحلیل عمیق از آن دسته از شکست‌های بازار نبوده است که گمان می‌شد بر آنها

غلبه شده است.

۲- در پیدا کردن موارد شکست بازار و پیامدهای خارجی مثبت صنایع استراتژیک در حال توسعه گزینشی عمل نکرده است.

۳- نسبت به علایم بازار برای نیل به کارآیی غافل مانده است.

۴- اطلاعات مورد نیاز برای دخالت مؤثر را کمتر از حد ارزیابی کرده است.

۵- ظرفیت‌ها، شایستگی‌ها و استعداد‌های محدود دولت‌ها را نادیده گرفته است.

۶- منابع انسانی و دیگر منابع در دسترس برای ساختن صنایع کارآمد را، بیش از حد ارزیابی کرده است.

۷- به مقیاس، گستره، یا سایر ملاحظات کارآیی بی‌توجه مانده است.

دخالت‌های دولت نمی‌تواند صرفاً کلی بلدکنارکردی باشد، آن گونه که در مطالعه سال ۱۹۹۳ بانک جهانی تشریح می‌شود. بلکه باید همچنین گزینشی باشد و معطوف به حل مشکلات ناشی از شکست بازار در هماهنگی با طرح‌های صنعتی درازمدت واقع‌بینانه. برای تدوین یک سیاست صنعتی مؤثر و کارآمد به یک تحلیل دقیق نیاز است. یعنی ارزیابی‌های مشروح و هزینه - فایده کردن انگیزه‌های سرمایه‌گذاری. فراتر از مطالعات در باب سطوح حمایتی موثر، باید بدانیم که در پشت موانع حمایتی در زمینه هزینه و سود شرکت‌ها چه می‌گذرد. تحلیل مشروح و دقیق از این جهت ضروری است که دخالت دولت اگر چه ممکن است لازم باشد اما شرط کافی برای رشد سریع صنعتی نیست.

نقش حمایتی دولتی باید پیوسته باشد و محدود به مراحل آغازین صنعتی شدن باقی نماند. با این حال، چنین نقش پیوسته و مداومی باید متناسب با شرایط نوین، جرح و تعدیل شود، به خصوص برای یافتن مشکلات جدید بازار و نیز کاستی‌های دولت و شرایط دائماً در حال تغییر بین‌المللی. شکست‌های بازار معمولاً براساس برداشت نئوکلاسیکی ایستا فهمیده می‌شود. اما ناتوانایی بازار در ایجاد خودجوش تغییرات ساختاری مطلوب، مثلاً «مزیت نسبی پویا»، دلیل دیگری برای سیاست صنعتی است. همچنین باید به خاطر داشت که دخالت دولت ضرورتاً همیشه یک راه حل برتر برای شکست بازار نیست. با وجود این، شاید فلان شکست دولت را با مداخله دولتی بهتر بتوان رفع و رجوع کرد تا با اتکا بر بازار.

از گات تا سازمان تجارت جهانی

به واسطه تغییرات نسبتاً اخیر در فضای اقتصاد بین‌الملل که به طور فزاینده‌ای با اکثر شکل‌های ملی‌گرایی اقتصادی ملی در تضام بوده است، ما در اینجا به بررسی عمده‌ترین اصلاحات

نتولیرالی جدید در سطح جهانی می‌پردازیم، آن هم با بررسی برخی الزامات دور اوروگوئه گات. دور اوروگوئه به سازمان تجارت جهانی - به منزله جانشین گات - حیات بخشید، سازمانی که به سرعت به میدان اصلی مناقشه‌های اقتصادی شمال و جنوب نه تنها برسر تجارت بلکه در دیگر حوزه‌های مرتبط نیز تبدیل شده است. گات/سازمان تجارت جهانی، دست در دست سایر نهادهای برتون وودز (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، سه نهاد حکمرانی اقتصاد جهانی در دوره پس از جنگ بوده‌اند.

پس از جنگ دوم جهانی، طرح‌هایی برای ایجاد یک «سازمان تجارت بین‌المللی» (ITO) جهت ایجاد و تدوین مقررات تجارت بین‌المللی تنظیم شد. ۵۳ دولت در هاوانای کوبا گرد هم آمدند تا منشوری را جهت ایجاد چنین سازمانی تنظیم و امضاء نمایند، سازمانی که قرار بود به عنوان همتای صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (IBRD) (که بعداً به بانک جهانی تبدیل شد) در تجارت بین‌المللی نقش داشته باشد. این مجموعه سه عضوی جهت حفظ رشد پایدار در اقتصاد جهانی پس از جنگ ضروری تشخیص داده شدند.

با این حال، با این که صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه تا سال ۱۹۴۴ در کنفرانس «برتون وودز» تاسیس شده بودند، منشور سازمان تجارت بین‌المللی با مخالفت‌های جدی مواجه شد. کنگره ایالات متحده از تصویب آن سر باز زد و عملاً آن را دچار مرگ زودرس کرد. با وجود این، یک سازمان بین‌المللی یا گردهمایی جهانی برای به پیش بردن گفتگوهای چند جانبه درباره موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در تجارت جهانی هنوز ضرورت داشت.

۲۳ کشور برای تداوم چنین گفت و گو‌هایی در زمینه امتیازات تجاری و کاهش تعرفه‌ها در ژنو توافق حاصل کردند. نتیجه این نشست «موافقت‌نامه عمومی درباره تعرفه‌ها و تجارت» (GATT) بود که در اکتبر ۱۹۴۷ امضا و از ژانویه ۱۹۴۸ به اجرا گذاشته شد. بنابراین گات به صورت همتای کمتر جاه‌طلب صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی برای بازسازی و توسعه سر برآورد. با این حال، زمانی که سازمان تجارت جهانی (WTO) جای گات را گرفت، حداقل ۱۱۷ کشور به عنوان طرف‌های متعاقد، پیمان گات را امضا کرده بودند. هدف اصلی گات رسیدن به تجارت آزاد از طریق کاهش موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای بر مبنای نفی تبعیض، معامله متقابل و برخورد ملی بود. این پیمان همچنین متضمن تضمین‌هایی برای موقعیت‌های پیش‌بینی نشده، تعیین سقف تعرفه‌ها بین اعضا و چارچوبی برای حل اختلافات بین اعضا - مثلاً در مورد دامپینگ یا غیره - روی قوانین این پیمان بود. گات در مجموع در تسهیل تدریجی تجارت آزاد جهانی موفق بوده است. از زمان

نخستین دور گفت و گوهای تجاری در سال ۱۹۴۷، نرخ تعرفه‌ها در همه جای جهان کاهش یافته است، طوری که متوسط وزنی سطح تعرفه‌ها تا زیر ۵ درصد در کشورهای عمده صنعتی رسید. گات قبل از نشست دور اوروگوئه، هفت دور گفتگوها را با موفقیت پشت سر گذاشت:

۱) ژنو در ۱۹۴۷: ۲۳ کشوری که گات را بنیاد گذاشته بودند، تصمیم گرفتند چهل و پنج هزار تخفیف تعرفه‌ایی را به ارزش ده میلیارد دلار آمریکا با هم رد و بدل کنند.

۲) آنسی (فرانسه) در ۱۹۴۹: سیزده کشوری که در این دور از گفت و گوها شرکت کرده بودند، کاهش تعرفه‌ای اضافه پنج هزار تایی را پیشنهاد کردند.

۳) تورکوای (بریتانیا) در ۱۹۵۰-۵۱: ۳۸ کشوری که در این دور شرکت داشتند با کاهش هشت هزار و هفتصد تعرفه‌ای که معادل ۲۵ درصد سطح سال ۱۹۴۸ بود، به توافق رسیدند.

۴) ژنو در ۱۹۵۵-۵۶: ۲۶ کشور شرکت کننده در این دور از مذاکرات با لغو بیش‌تر تعرفه‌های گمرکی جمعا به مبلغ ۲ میلیارد و پانصد هزار دلار آمریکا موافقت کردند.

۵) دور دیلون در ژنو ۱۹۶۰-۶۲: ۲۶ کشور شرکت کننده در زمینه لغو تعرفه‌های گمرکی چهار هزار و چهارصد قلم کالا به ارزش ۴/۹ میلیارد دلار آمریکا به توافق دست یافتند.

۶) دور کندی در ژنو ۱۹۶۴-۶۷: ۵۰ کشور شرکت کننده که جمعا ۷۵ درصد تجارت جهانی را در دست داشتند، برای نخستین بار، با کاهش سراسری در تعرفه‌های انواع وسیعی از محصولات به جای محصولات فرعی، به توافق رسیدند. آنان با هدف کاهش ۵۰ درصدی تعرفه‌ها،

به کاهش معادل ۴۰ میلیارد دلار آمریکا رضایت دادند.

One Star

HUMAN
RESOURCES
DEVELOPMENT

۷) دور توکیو در ۱۹۷۳ در توکیو آغاز و در ۱۹۷۹ در ژنو پایان یافت. ۹۹ کشور شرکت کننده (منجمله بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته در حال توسعه) تصمیم به کاهش تعرفه‌ها تا متوسط ۲۰ تا ۳۰ درصد معادل سیصد میلیارد دلار آمریکا در تجارت بین‌الملل گرفتند. و موافقت‌نامه‌هایی در زمینه یارانه، موانع فنی تجارت، تدارک‌گری دولت، گوشت، لبنیات و هواپیمایی کشوری به امضا رساندند.

دور اورگوئه، هشتمین دور و پیچیده‌ترین و فراگیرترین دوره سلسله مذاکرات تجاری چند جانبه گات محسوب می‌شود. این دور از مذاکرات که ۱۲۵ کشور در آن شرکت کرده بودند، در «پونتادال است» اورگوئه در ۱۹۸۶ آغاز و در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ در ژنو خاتمه یافت و در کنار تقویت سازوکارهای حل و فصل مناقشات منجمله مقررات مربوط به دامپینگ، شفاف‌سازی یارانه‌ها و پیشنهاد اقدامات حفاظتی بیشتر، موافقت‌نامه‌های جدیدی نیز حاصل شد. موافقت‌نامه عمومی تجارت در خدمات (GATS) شامل پیمان کامل‌الوداد (MFN) [یعنی برخورد یکسان با همه کشورهای عضو]، برخورد ملی [یعنی هیچ تبعیضی علیه خدمات ارائه شده از سوی دیگر کشورهای اعمال نشود]، الغاء محدودیت‌های دستیابی به بازار [یعنی هیچ محدودیتی برای تعداد فراهم کنندگان خدمات نباید وجود داشته باشد] می‌شد. موافقت‌نامه‌هایی نیز در زمینه «جنبه‌های تجاری مرتبط با حقوق مالکیت فکری» (TRIPS)، «ضوابط تجاری ناظر بر سرمایه‌گذاری» (TRIMs) به دست آمده که مقرر می‌کرد شرط «محتوای داخلی» (LC) - یعنی این که شرکت‌ها موظف باشند درصد معینی از اجزاء تشکیل دهنده‌شان را به طور محلی تامین کنند - خلاف موافقت‌نامه است.

این موافقت‌نامه اقتصادهای کشورهای در حال توسعه را وادار خواهد کرد درهای‌شان را به روی تجارت، سرمایه، سرمایه‌گذاری و تکنولوژی کشورهای صنعتی بازتر کنند. برخی از مهم‌ترین تحولات در زمینه «دسترسی به بازار» از این قرار بود: کشورهای توسعه یافته موافقت کردند که نرخ متوسط تعرفه بر محصولات صنعتی را تا حدود ۴۰ درصد کاهش دهند، طرف‌های متعاقد موافقت کردند که تعرفه جای مالیات‌های متعدد مرزی را بگیرد و تعرفه‌ها و یارانه بر محصولات کشاورزی داخلی و صادراتی را کاهش دهند، و سرانجام این که طرف‌های متعاقد موافقت کردند که در یک دوره ده ساله، «موافقت‌نامه الیاف چندگانه» (MFA) را با سازمان تجارت جهانی تلفیق سازند. کشورها با امضای موافقت‌نامه حقوق مالکیت فکری، خدمات و ضوابط تجاری ناظر بر سرمایه‌گذاری، به پذیرش افزایش تسلط شرکت‌های خارجی متعهد می‌شدند. آنها همچنین با اقدامات و مقررات تنبیهی سخت‌تر و شدیدتر مواجه می‌شدند یا به دامپینگ محکوم نشوند. در مجموع، اقتدار و

اهرم‌های فشار دولت‌های کشورهای در حال توسعه به طور جدی تضعیف شده و فرسوده‌تر خواهند شد. کشورهای در حال توسعه به این تن دادند که براساس ضوابط «نظام کلی ترجیحی» (GSP) حق برخورد ترجیحی در مقابل کشورهای توسعه یافته را از دست بدهند. چنین برخوردی به تدریج به تعهد TRIM و TRIP، دسترسی بیشتر خارجیان به بخش خدمات و شاید استانداردهای مربوط به نیروی کار و محیط زیست منتهی خواهد شد. بقیه این بخش یک ارزیابی مقدماتی از برخی تبعات ضمنی دور اوروگوئه برای کشورهای جنوب است آن هم با بررسی اثرات احتمالی برخی قول و قرارهای جدید در این موافقت‌نامه.

آزاد سازی تجاری

دور اوروگوئه به دنبال آن بود که تضمین نماید «اقدامات غیر تعرفه‌ای» (NTM) به شکل مبدل به مثابه نوعی حمایتی مورد استفاده قرار نگیرد. سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD)، بیش از آن که بر واردات از کشورهای صنعتی اثر گذار باشد، بر واردات از کشورهای در حال توسعه اثر می‌گذاشت. تقریباً ۱۸ درصد صادرات غیرنفتی کشورهای در حال توسعه با ضوابط NTMs در کشورهای OECD مواجه هستند. با وجود این، حمایت‌گرایی به شکل «اقدامات غیرتعرفه‌ای» و افزایش تعرفه، ممکن است حتی بعد از مهلت نهایی‌اش یعنی ۲۰۰۵ نیز ادامه پیدا کند؛ و حتی زمانی که اقدامات غیرتعرفه‌ای و افزایش تعرفه‌ها از دور خارج گردند، مقررات ضد دامپینگ، حقوق گمرکی جبرانی (CVD) و عوامل حفاظتی، ممکن است حتی شدیدتر از آن چیزی که حالا وجود دارد، اعمال شوند.

در درازمدت، به خصوص پس از حذف «اقدامات غیرتعرفه‌ای»، کشورهای صنعتی با رقابت سنگین از سوی کشورهای در حال توسعه مواجه خواهند شد. طوری که حتی صنایع‌شان مورد تهدید قرار می‌گیرد و چه بسا به بی‌ثباتی‌های در اقتصاد کلان این کشورها منتهی شود. در آینده نزدیک، کمپانی‌هایی که در پی پوشش حمایتی هستند، سعی خواهند کرد هر چه بیشتر از قوانین ضد - دامپینگ و حقوق گمرکی جبرانی بهره ببرند. چنین اقدامات حمایتی‌ای طی سال‌های اخیر، به طور جدی افزایش یافته است و احتمال دارد که تداوم پیدا کند و حتی بیشتر شود. نقش تدارکاتی دولت ممکن است تا آنجا تداوم پیدا کند که فراهم‌کنندگان خارجی را از دور خارج کند. و فراتر از آن و در درازمدت، دولت‌ها ممکن است روش‌های جدیدی ابداع کنند.

سطوح تعرفه آزاد سازی شد (یعنی تنزل یافته)، با در گسترش دسترسی کالاهای خارجی به بازار داخلی باعث افزایش واردات خواهد شد. رقابت تنگاتنگ میان تولیدکنندگان داخلی و خارجی

می‌باید به بهتر شدن رفاه مصرف‌کننده بیانجامد، اما در عین حال تحکیم و توسعه ظرفیت صنایع ملی را تضعیف می‌کند. اقتصاد کشور نیز احتمالاً بیشتر در معرض تکانه‌های خارجی قرار می‌گیرد که در نتیجه اثر معکوس بر اقتصاد کشور و احتمالاً ثبات اجتماعی و سیاسی‌اش بر جای می‌گذارد. در همان حال که صادرات افزایش می‌یابد پرداخت‌ها بابت واردات نیز احتمالاً افزایش پیدا می‌کند. اگر «رابطه‌های مبادله» (TOT) برای کشوری رو به وخامت بگذارد، تجارت بیشتر آن کشور به شکل بی‌تناسبی به نفع شرکای تجاری‌اش خواهد شد. دو پیامد احتمالی نقصان در رابطه مبادله یک کشور، یکی سقوط شدید رابطه مبادله است که به معنای زیان عمده برای کشور خواهد بود، چه به شکل واردات کمتر و چه نرخ پایین‌تر رشد واقعی واردات، در صورتی که موازنه تجاری ثابت بماند؛ دومین پیامد آن است که، به رغم کاهش شدید در «رابطه مبادله»، واردات کشور نیز به موازات افزایش صادرات بالا برود، در این حال، کشور مذکور با کاهش شدید در «موازنه تجاری» مواجه خواهد شد. در هر دو حال، نقصان در رابطه مبادله به طور جدی به کاهش ظرفیت خرید کشور صادرکننده منجر می‌شود (یعنی کاهش در قدرت خرید صادرات)، و در نتیجه به کاهش واردات به اقتصاد مزبور می‌انجامد. به نظر می‌رسد این تحولات با افت رابطه مبادله کالاهای اولیه در دهه ۱۹۸۰، کاهش نسبی آشکار در قیمت‌های کالاهای صنعتی صادراتی از جنوب در مقایسه با کالاهای صنعتی وارداتی جنوب به خصوص از کشورهای شمال، و سیاست‌های آزاد سازی تجاری که باعث از بین بردن محدودیت‌های تجاری از اواسط دهه ۱۹۸۰ شد، رو به وخامت گذاشته باشد.

براساس توافق دور اوروگوئه، کشورهای توسعه یافته موظف به کاهش حداقل ۳۶ درصدی در نرخ تعرفه‌ها شده بودند و کشورهای در حال توسعه یافته موظف به کاهش ۲۴ درصدی تن داده بودند. افزایش تصاعدی تعرفه‌ها - مشتمل بر حقوق گمرکی بیشتر برای واردات دارای فرآیند عملیاتی بیشتر - هنوز هم در کشورهای عمده صنعتی مثل اتحادیه اروپا و ژاپن حتی پس از اعمال رژیم‌های تعرفه‌ای دور اوروگوئه، وجود دارد و به طور موثری باعث ناکامی کاهش در فرآیند عملیاتی و صدور کالاهای عملیاتی شده به جای کالاهای اولیه می‌شود.

از سال ۱۹۷۴، موافقت‌نامه الیاف چندگانه (MFA)، سهمیه‌هایی را روی صادرات منسوجات و پوشاک کشورهای جهان سوم به شمال اعمال کرده بود. MFA در اصل «یک اقدام موقتی» از سوی کشورهای صنعتی بود تا بتوانند با قدرت رقابتی واردات از جهان سوم، کنار بیایند. تجارت کنونی منسوجات و پوشاک، براساس موافقت‌نامه MFA IV که در ژوئن ۱۹۸۶ امضاء شد انجام می‌شود. بر اساس موافقت‌نامه دور اوروگوئه ۱۹۹۳، تا سال ۲۰۰۶ سهمیه‌های MFA برداشته خواهد شد. و تا آن زمان به طور تسلسلی محصولات تحت پوشش محدودیت‌های سهمیه‌ای MFA،

حذف خواهند شد. برخی از صادرکنندگان کشورهای در حال توسعه از این می‌ترسند که سیستم جدید محافظت موقت گزینشی به مراتب محدود کننده‌تر از آخرین تراز موافقت‌نامه MFA از کار درآید.

اتحادیه، اروپا، طرح‌هایی را برای رسیدن به تجارت بدون تعرفه تا سال ۲۰۲۰ آغاز کرده است و در پی آن است که دور جدیدی از گفت‌وگوهای تجاری را آغاز کند. مسلماً این گفت‌وگوها آزمونی برای همبستگی جنوب خواهد بود، کما این که برخی از صادرکنندگان آسیای شرقی و گفتگوکنندگان تجاری مشتاق تجارت آزاد جهانی هستند. به هر حال، بدون حمایت‌های تعرفه‌ای، بخش عمده صنعت کشاورزی و خدمات جنوب در مقابل رقابت خارجی، خرد خواهد شد.

آزادسازی سرمایه‌گذاری

شمال همین طور فعالانه به دنبال آزادسازی «ضوابط تجاری ناظر بر سرمایه‌گذاری» (TRIMS) بوده است. سرمایه‌گذاری شاید تنها موضوع جدید و مهم طرح شده توسط سازمان تجارت جهانی (WTO) است، چرا که گروه کشورهای صنعتی در OECD (سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه) به این توافق دست یافته بودند که مسئله سرمایه‌گذاری باید در سازمان تجارت جهانی طرح و پیگیری شود. یک موافقت‌نامه چند جانبه تحت نظارت سازمان تجارت جهانی پیشنهاد شده بود که براساس آن، کمپانی‌های خارجی حق خواهند داشت در هر بخش از اقتصاد همه کشورهای عضو وارد شوند و سرمایه‌گذاری نمایند.



این کمپانی‌ها، از حق «برخورد ملی» برخوردار خواهند بود. بدین معنا که هیچ اقدام حمایت‌گرایانه‌ای به نفع شرکت‌های بومی انجام نخواهد شد و تبعیضی علیه کمپانی‌های خارجی اعمال نخواهد شد. مثلاً در زمینه شعبه‌های عامل، محدودیت بر حق مالکیت مساوی یا بازگرداندن سود به کشور خود. اگر این پیشنهاد مورد قبول قرار گیرد، سازمان تجارت جهانی دیگر صرفاً یک «سازمان تجارت» نیست، بلکه یک تنظیم‌کننده سرمایه‌گذاری نیز هست. البته، این دیگر توسعه وسیع قدرت سازمان تجارت جهانی است و در عین حال به معنای بسط و کاربرد اصول سازمان تجارت جهانی و نظام حل مناقشه‌های مربوط به سیاست سرمایه‌گذاری (از جمله استفاده از تحریم‌های تجاری و ابزارهای مربوط به مقابله به مثل) خواهد بود.

این طرح‌های پیشنهادی، اثرات عمیقی بر رفتار، عملیات و تبعات سرمایه‌گذاری در سطح جهانی و در هر کشور بر جای خواهد گذاشت. کمپانی‌های فراملیتی، آزادی عمل، حق قانونی و قدرت بیشتر برای به راه انداختن کسب و کار در هر نقطه‌ای از جهان را خواهند داشت. بدون آن که با موانع قانونی و مقررات وضع شده دولت‌ها که در حال حاضر وجود دارد، مواجه شوند. دولت‌ها دیگر نه حق و نه قدرت طراحی و اعمال سیاست‌های زیربنایی‌شان را برای تنظیم نحوه ورود، رفتار و نحوه عملیات بنگاه‌های خارجی در اقتصادشان نخواهند داشت. قوانین و سیاست‌های ملی موجود که فعلاً محدودیت‌هایی را بر بیگانگان اعمال می‌کند، یا لغو خواهند شد یا به گونه‌ای تغییر خواهند یافت که با پیمان چند جانبه سرمایه‌گذاری سازگار شود. این امر تبعات ضمنی بسیار جدی به دنبال خواهد داشت، چرا که بیشتر کشورهای در حال توسعه اکنون سیاست‌شان عبارت است از رشد و تقویت شرکت‌های داخلی و ممانعت از کنترل بیش از حد اقتصاد ملی به وسیله بنگاه‌های خارجی.

کشورهای در حال توسعه باید دقیقاً متوجه اقدام شمال در این رابطه باشند تا بتوانند از اجرای این پیمان ممانعت کنند. این صرفاً یک «موضوع فنی تجاری» نیست که بحث درباره آن به عهده مقامات تجاری گذاشته شود. این مسئله اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، چرا که اثرات جدی‌ای بر اقتصادی، الگوهای مالکیت، بقای مؤسسات محلی، کسب و کار و کشاورزی، چشم‌اندازهای اشتغال و بالاخره حیات اجتماعی و فرهنگی بر جای می‌گذارد.

تحکیم حق مالکیت فکری فراملیتی

حوزه کلیدی دیگری که برای نخستین بار در دور اوروگوئه وارد مباحث گات شد، تنظیم و اعمال حقوق مالکیت فکری بود که شامل کپی رایت، علائم تجاری و دیگر ادعاهای مالکیتی برای رانت‌های انحصاری بود. برای جنوب به طور کلی بزرگ‌ترین، خسارت جمعی در دور اوروگوئه در

اثر تقویت موافقت‌نامه جنبه‌های تجاری مرتبط با حقوق مالکیت فکری (TRIP) بود. بسیاری از کشورها، محصولات کشاورزی، دارویی و دیگر محصولات و فرآورده‌ها را از قوانین حق انحصاری اختراع ملی، معاف می‌سازند، اما با تصویب موافقت‌نامه TRIP، همه چیز تحت حمایت مستقیم حقوق مالکیت فکری بین‌المللی خواهد بود، مگر این که صریحا در موافقت‌نامه شمول آن مستثنی شده باشد. در کشورهای جهان سوم که در حال حاضر دارای صنایع ملی داروسازی هستند انتظار می‌رود که قیمت دارو به شدت افزایش پیدا کند و شرکت‌های داروسازی خارجی به طور جدی به این کشورها هجوم آورند. تحولات اخیر در علم بیوتکنولوژی به معنای آن خواهد بود که انواع جدید بذرها با حق اختراع انحصاری توسط شرکت‌های کشاورزی - تجاری بین‌المللی تولید خواهد شد و این بدان معنا خواهد بود که در آینده کشاورزان ناچارند به جای استفاده از بذره‌های خودشان، هر سال بذره‌های جدیدی خریداری نمایند. در حال حاضر، کم‌ترین حمایتی از حق اختراع در کشورهای فقیر نمی‌شود و اکثر مردم نمی‌توانند از پس هزینه سنگین حق الامتیازها برآیند. اکنون دولت‌های جهان سوم ناچار خواهند بود قوانینی برای حمایت از حق اختراع بین‌المللی و مالکان‌شان بگذرانند.

کشورهای در حال توسعه، احتمالا با این قوانین سفت و سخت، هزینه‌های سنگینی باید بپردازند چرا که شرکت‌های متعلق به کشورهای غنی به میزان زیادی اختراعات ثبت شده دارند. با این همه، از زمانی که پیش‌نویس این موافقت‌نامه در حال نوشتن بود، ایالات متحده بر کشورهای در حال توسعه فشار آورد تا حتی سریع‌تر از آنچه در مذاکرات دور اورگوئه توافق شده بود خود را با آن وفق دهند.

ایالات متحده احتمالا به خوبی قادر خواهد بود که خواسته‌هایش را اعمال کند، کما این که هر ساله فهرستی منتشر می‌کند که در آن نام کشورهایی که متهم به عدم رعایت حق مالکیت فکری شرکت‌های آمریکایی هستند، ذکر می‌شود. این لیست در حال حاضر شامل ۳۷ کشور می‌شود که اتحادیه اورپا و ژاپن و نیز کشورهای فقیر را در بر می‌گیرد. در صدر این لیست، چین قرار دارد که ایالات متحده به طور موفقیت‌آمیزی مانع از آن شد که این کشور از بنیانگذاران سازمان تجارت جهانی باشد.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، گستره حمایت از حق اختراع به طور قابل توجهی تحت نظام نوین حق‌الاختراع‌ها تقویت شده است. حمایت از حق اختراع، برای هر نوع اختراعی اعمال خواهد شد، چه در زمینه محصولات و چه در زمینه مراحل تولید محصولات، در همه حوزه‌های تکنولوژی صنعتی. حمایت از اختراع از تولیدات صنعتی و داروسازی به ارگانیزم میکروبی و فرایندهای غیربیولوژیک و فرایندهای میکروبیولوژیک و تنوع بخشی گیاهان گسترش پیدا خواهد

کرد. به عبارت دیگر تمامی بخش‌های صنعتی و کشاورزی و منجمله بیوتکنولوژی را تحت پوشش قرار خواهد داد.

اصول مبنایی نظام حق اختراع نیز دچار تغییر شده است. پیش از این دارندگان حق اختراع متعهد بودند که آن را فقط در کشوری که حقوق اختراعی‌شان را تضمین کرده است به کار گیرند. و واردات شامل کارکرد حق اختراع نمی‌شد. اما در نظام جدید حقوق مخترعان، تصریح شده است که محصولات تولید شده محلی و واردات بدون هیچ تمایزی شامل این اصل خواهند شد. این بدان معنا است که حق اختراع نه صرفاً به عنوان ایجاد یک انحصار در عرصه تولید صنعتی بلکه برای ایجاد انحصار در واردات نیز در نظر گرفته شده است. بنابراین صاحبان حق اختراع هیچ گونه تعهدی حتی نسبت به دولت‌های ملی‌شان که حق اختراع را به آنان داده‌اند نیز ندارند. در آن صورت می‌توان هیچ مانعی برای ورود کالاهای حق‌الاختراعی که با قیمت‌های انتقالی بالا می‌توانند فروخته شوند، در نظر نگرفت چرا که هیچ کنترل قیمتی بر آنان اعمال نمی‌شود.

موافقت‌نامه جنبه‌های تجاری مرتبط با حقوق مالکیت فکری، شرکت‌های خارجی را قادر می‌سازد که آسان‌تر به بازارهای ملی راه یابند و بر آنها مسلط شوند. روشن است که شمال به رهبری ایالات متحده، موافقت‌نامه TRIP را وارد دستور کار گات کرد تا انحصارات شرکت‌های‌شان را بر تکنولوژی تحکیم ببخشد و انتقال تکنولوژی به جنوب را دشوار و پرهزینه کند. در حالی که فرض بر آن بود که نشست دور اوروگوئه به ارتقاء آزادسازی اقتصادی و جریان آزاد تجارت منجر شود، موافقت‌نامه TRIP به وضوح نوعی اقدام حمایت‌گرانه علیه جنوب و متناقض با جریان آزاد تکنولوژی است که باعث افزایش امتیاز تکنولوژیک شمال و ممانعت از ظهور رقبای صنعتی جدید می‌شود. کشورهای در حال توسعه ممکن است متحمل خسارت‌های خالص رفاهی شوند، اگر استانداردهای تعیین شده در موافقت‌نامه TRIP سازمان تجارت جهانی را قبول و اعمال و تنفیذ کنند، چرا که هزینه‌های حمایت بهتر از حقوق مالکیت فکری خارجیان موافقت‌نامه براساس موافقت‌نامه TRIP سازمان تجارت جهانی ممکن است از منافع آن بیشتر باشد.

چون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سیال‌تر است و آسان‌تر می‌تواند به کشورهای در حال توسعه منتقل شود، و براساس موافقت‌نامه TRIP و TRIM از آنها حمایت بیشتری به عمل خواهد آمد، انتقال تکنولوژی به کشور میزبان احتمالاً محدود می‌شود. چون اکثر در وهله اول تمایلی به انتقال تکنولوژی ندارند، دولت‌های میزبان تحت قوانین جدید، حتی از اهرم‌های کمتری برای واداشتن آنان به اجرای این کار برخوردارند. از این رو، نقش دولت در تلاش برای ترغیب توسعه تکنولوژی به حداقل خواهد رسید.

مثلاً تأثیر TRIP بر صنعت داروسازی، روی قیمت داروها بروز خواهد کرد. و قیمت داروها چنان ترقی خواهد کرد که فقرا به سختی از عهده تهیه آن برخوردارند آمد. و اثر ثانوی آن نیز بر میزان دسترسی مردم به داروها بروز خواهد کرد. زیرا فقط بخش کوچکی از داروهای جدیدی از منابع داخلی و بومی تهیه خواهد شد. بخش عمده داروها، به احتمال زیاد می‌بایست وارد شود و وابستگی به داروهای وارداتی افزایش خواهد یافت. در عین حال، TRIP بر تحقیقات داخلی و فعالیت‌های توسعه‌ای تأثیر معکوس بر جای خواهد گذاشت. بسیاری از کشورهای در حال توسعه، منابع مالی یا زیرساخت‌های لازم برای رقابت در تحقیقات اساسی با کشورهای پیشرفته را ندارند. به سبب کمبود منابع مالی، به خصوص در حوزه‌های دارو و صنعت داروسازی، تحقیقات چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی غالباً روی تکنولوژی پردازشی متمرکز شده است. چنین تلاش‌های تحقیقاتی‌ای در آینده به شدت آسیب پذیر خواهد بود زیرا در نظام حق اختراع جدید، هیچ خریداری برای تکنولوژی‌های پردازشی جدید وجود نخواهد داشت.



آزاد سازی تجارت خدمات

موافقت‌نامه عمومی درباره تجارت در خدمات (GATS)، همانند گات، مبانی حقوقی‌ای را فراهم می‌آورد که براساس آن، گفتگوهای مربوط به حذف چند جانبه موانع تبعیض‌آمیز علیه عرضه کنندگان خارجی خدمات و محرومیت آنان از دسترسی به بازار داخلی انجام می‌شود. GATS از چند منظر با گات تفاوت دارد. شاید برجسته‌ترین تفاوت‌شان این باشد که اصول «برخورد ملی» (یعنی عدم تبعیض) و دسترسی به بازار (یعنی آزادی ورود و خروج) در پیمان گات به طور خودکار مهیا می‌شود ولی در پیمان گاتز به شکل حقوقی و تعهداتی است که باید درباره‌اش به توافق رسید. مذاکرات درباره اصول برخورد ملی و دسترسی به بازار برای خدمات در موافقت‌نامه GATS با مذاکرات مربوط به تعرفه کالاها در پیمان گات قابل مقایسه است. همان طور که می‌دانیم، اعمال محدودیت بر داد و ستد بین‌المللی خدمات در قوانین، مقررات و دیگر تدابیر ملی کشور گنجانده شده است. بر اساس موافقت‌نامه گاتز، این محدودیت‌ها لغو خواهد شد، و نظامی برای خدمات ایجاد خواهد شد که با نظام معافیت کالا از حقوق گمرکی قابل مقایسه است.

GATS، چالش‌های جدید را پیشروی خدمات قرار خواهد داد. شمول خدمات در این موافقت‌نامه بیانگر اهمیت رو به رشد خدمات در اقتصاد جهانی است. طی سال‌های ۹۲-۱۹۸۲، صادرات جهانی خدمات سالانه به طور متوسط ۹٫۵ درصد رشد کرد، در حالی که در همین دوره صادرات کالا ۷٫۱ درصد رشد داشت. بخش اعظم تجارت جهانی خدمات تحت تسلط کشورهای عمده صنعتی است. آزاد سازی مالی بزرگ‌ترین پیشروی موافقت‌نامه GATS بوده است. کمیته تجارت در خدمات مالی، مذاکراتش را در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۵ تکمیل کرد. ۲۹ عضو سازمان تجارت جهانی موافقت کردند که اجرای برنامه زمان‌بندی شده جدید را تا ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۶ آغاز نمایند. این تعداد تقریباً ۹۰ درصد تجارت جهانی در زمینه خدمات مالی را در اختیار داشتند. براساس موافقت‌نامه، کشورهای امضاءکننده دامنه رفتار مبتنی بر اصل کامله‌الوداد، دسترسی به بازار، و برخورد ملی را بر اساس تعهدات مندرج در برنامه زمان‌بندی تعهدات ملی به همه کشورها گسترش خواهند داد. همان‌طور که در موافقت‌نامه‌های دیگر تصریح شده، برخورد ملی عبارت است از برخورد غیرتبعیض‌آمیز با عرضه‌کنندگان خدمات خارجی در مقایسه با عوامل بومی و داخلی.

سازمان تجارت جهانی

همه اعضای گات در ۶ سپتامبر ۱۹۹۴ تأسیس سازمان تجارت جهانی (WTO) را تأیید کردند و در اول ژانویه ۱۹۹۵ آن را جایگزین «موافقت‌نامه عمومی تجارت و تعرفه» ساختند. اعضای

سازمان تجارت جهانی رناتو روگرو، وزیر بازرگانی سابق ایتالیا، را به مقام نخستین مدیر کل سازمان برگزیدند. سازمان تجارت جهانی خود را وقف تدارک چارچوب نهادی و آیین‌نامه‌ای برای تسهیل و اجرای مؤثر قوانین اساسی مورد توافق در مذاکرات دور اوروگوئه می‌کند. دوم این که، سازمان تجارت جهانی ضرورتاً تعهدات نهادی گات و بسیاری از رویه‌های آن را ادامه می‌دهد به گونه‌ای که برای افکار عمومی، رسانه‌ها، مقامات دولتی و حقوقدانان قابل فهم‌تر و شفاف‌تر باشد. سوم این که، ساختار سازمان تجارت جهانی، برخی نوآوری‌های مهمی را برای تسهیل در اجرای مؤثر و کارآمد موافقت‌نامه‌های دور اوروگوئه ارائه می‌کند. ساختار سازمان تجارت جهانی همچنین دامنه ساختار نهادی‌اش را به موضوعات جدید مورد مذاکره در دور اوروگوئه و به طور خاص بخش خدمات و مالکیت فکری گسترش می‌دهد.

بر واضح است که بدون ساز و کارهای قانونی تدارک شده در سازمان تجارت جهانی، اجزای چنین کاری بسیار دشوار بود، زیرا خود گات فقط ناظر بر تجارت کالا بود نه چیز دیگر. منشور سازمان تجارت جهانی، فرصت‌های مناسب‌تری را برای تحول و توسعه آتی در ساختار نهادی آن، نه فقط برای همکاری‌های تجاری بین‌المللی بلکه حتی حوزه‌های دیگری که در آینده مشخص می‌شود، فراهم آورده است. این ساختار با یک مکانیزم اجرایی مؤثر جهت ایجاد یک نظم اقتصادی بین‌المللی که در آن آزادی عمل بیشتری به شرکت‌های فراملی می‌دهد، تکمیل شده است و در این نظم دخالت دولت‌ها به ویژه دولت‌های جنوب به تدریج به حداقل خواهد رسید. البته این امر به طور گریزناپذیر، پرسش‌هایی را درباره نقش سازمان تجارت جهانی به عنوان بخشی از «نظم نوین جهانی» یا «سیستم نوین برتون وودز» به منزله شریکی برای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برمی‌انگیزد. با این حال، بر خلاف صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، در سازمان تجارت جهانی هر کشوری یک رأی خواهد داشت. اما از آنجا که سازمان تجارت جهانی، به دلیل تأمین بودجه‌اش به ایالات متحده و دیگر کشورهای گروه ۷، وابسته است و چون این کشورها بر تجارت جهانی تسلط دارند و دو سوم تجارت جهانی از آن آنان است، این امتیاز احتمالاً طرفی نخواهد بست. کشورهای قدرتمند، تلاش کرده و خواهند کرد که سازمان تجارت جهانی را در خدمت منافع خود درآوردند. اکنون، گروه ۷، به رهبری ایالات متحده، در تلاش است تا سیاست‌گذاری و هدایت سازمان تجارت جهانی را به نحوی انجام دهد که به نفع‌شان باشد. کما این که همین رویه به طور موفقیت‌آمیزی در مورد سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی طی سال‌های اخیر انجام شده است. از این رو است که کشورهای در حال توسعه از آن می‌ترسند که شرکت‌های فراملیتی بزرگ، که بر اقتصاد

دنیا جنگ انداخته‌اند، این آزادی عمل را به دست آورند تا با استفاده از روش ضد دامپینگ و دیگر اقدامات، سیستم نوین را به نفع خود سر و سامان دهند.

چند کشور اروپایی و آسیایی نیز در باب اقدام «برخی قدرت‌ها» در تداوم اقدامات یک جانبه برای حل مناقشه‌های چند جانبه تجاری، هشدار داده‌اند. اشاره آنان آشکارا به ایالات متحده بود که در فوریه ۱۹۹۴، یعنی اندکی پس از پایان نشست دور اوروگوئه در دسامبر ۱۹۹۳، قانون «سوپر ۳۰۱» را علیه زاین به کار برد. این مسئله از سال ۱۹۹۴ روشن بود، یعنی از زمانی که ایالات متحده رهبری جریانی را که مانع از پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی می‌شد، به عهده گرفت. (چین پس از ۱۹۴۹ که کمونیست‌ها در آن قدرت را به دست گرفتند، از گات خارج شد چرا که آن را یک کارتل کاپتالیستی می‌دانست). ایالات متحده همچنین تهدید کرد که به خاطر عدم تلاش کافی چین برای محدود کردن دزدی و سرقت از کپی‌رایت‌ها، علایم تجاری و حق اختراع ایالات متحده، تعرفه تنبیهی به مبلغ ۲/۸ میلیارد دلار بر واردات کالاها از چین اعمال خواهد کرد.

این قبیل تحریم‌های تجاری، اقداماتی است که غالباً واشنگتن برای حل مناقشه‌های تجاری‌اش با دیگر کشورها به آن متوسل می‌شود. این نوع اقدامات - که گاه به نظر می‌رسد بخشی از یک استراتژی تجاری است - به وضوح باعث به مخاطره افتادن موافقت‌نامه‌های دور اوروگوئه می‌شود، با این حال نه گات و نه سازمان تجارت جهانی هیچ گاه این اقدامات واشنگتن را محکوم نکرده‌اند. برخی از اعضای سازمان تجارت جهانی، تا به حال فشار زیادی را تحمل کرده‌اند تا بتوانند خود را با موافقت‌نامه‌های دور اوروگوئه تطبیق دهند، که این کار مستلزم تغییرات در بسیاری از قوانین و سیاست‌های داخلی کشورها است. حداقل برخی از این تغییرات، اثرات منفی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زیادی، به خصوص در کشورهای جنوب، بر جای خواهند گذاشت. با وجود این، کشورهای صنعتی در حال وارد ساختن موضوعات جدیدی به دستور کار مذاکرات بوده‌اند. موضوعاتی چون سرمایه‌گذاری خارجی، استانداردهای نیروی کار، سیاست‌های محیط زیست و سیاست‌های رقابتی.

پیشنهاد شمول «مواد اجتماعی» - مسائلی چون نرخ حداقل دستمزد، مسائل حقوق بشری، موضوعات زیست محیطی و سیاست‌های رقابتی - در چارچوب سازمان تجارت جهانی، تاکنون مخالفت‌های شدیدی را از سوی کشورهای در حال توسعه برانگیخته است. با این که ایالات متحده گفته است که حداقل دستمزد جهانی، بخشی از دستور کار مربوط به مواد اجتماعی نیست، حالا ناگهان بعد از سال‌ها بی‌تفاوتی علاقه‌مند شده است که برخی استانداردهای بین‌المللی کار را در دستور کار قرار دهد. فراموش نکنیم که همین ایالات متحده زمانی با طرح چنین موضوعاتی ستیز

می‌کرد، نمونه آن خروج این کشور از «سازمان بین‌المللی کار» (ILO) در دهه ۱۹۸۰ بود. این پیشنهاد ایالات متحده به اتفاق مورد مخالفت سخنگویان رسمی کشورهای در حال توسعه واقع شد که مدعی شده‌اند کشورهایشان اکنون به طرز جدی آسیب‌پذیر هستند. مزیت عمده‌ای که کشورهای در حال توسعه از آن برخوردارند عبارت است از هزینه نسبتاً پایین نیروی کار. استدلال می‌شود که اقدام در راستای پیوند دادن استانداردهای نیروی کار با تجارت به منزله تضعیف یگانه مزیت نسبی‌ای خواهد بود که کشورهای در حال توسعه هنوز دارند.

سازمان تجارت جهانی به لحاظ نظارت کردن بر نظم اقتصادی جهانی نوین از گات قدرتمندتر است و تجارت در صنایع، کشاورزی، خدمات، حقوق مالکیت فکری و نیز مقررات سرمایه‌گذاری را پوشش می‌دهد. سازمان تجارت جهانی یک نظام حل و فصل مناقشه‌ها و اختلافات خواهد داشت که در عمل بدان معنا است که اگر کشوری از تنفیذ تعهداتش در یک حوزه سرباز زند (مثلاً در تنفیذ حقوق مالکیت فکری) تحریم‌هایی را می‌توان علیه دیگر بخش‌های اقتصادش اعمال کرد که موجب خسارت بیشتر آن کشور خواهد شد (مثلاً تحریم‌ها بر صادرات تولیدات اولیه‌اش اعمال خواهد شد). به احتمال زیاد، سازمان تجارت جهانی به طور روز افزون سیاست‌ها و برنامه‌هایش را با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هماهنگ خواهد کرد که یکی از تبعات آن «مشروط شدن نهادی متقابل» است. مثلاً این فرآیند ممکن است موجب شود که قروض بانک جهانی فقط به شرطی بخشوده شود که سازمان تجارت جهانی تأیید و تضمین نماید که وام‌گیرندگان آتی خود را با قوانین سازمان تجارت جهانی تطبیق داده‌اند. سازمان تجارت جهانی ممکن است برخی از دولت‌های جنوب را به طور گزینشی و براساس خطوط راهنمای تعیین شده از سوی قدرت‌های اقتصادی عمده، تنبیه و تأدیب نماید. اما بعید می‌نماید که وقتی این قوانین از طرف قدرتمندترین اعضایش رعایت نمی‌شود، بتوان به اعمال قوانین تنبیهی در مورد وی دست زد. بنابراین، به احتمال زیاد کشورهای شمال استفاده از سازمان تجارت جهانی را برای ایجاد و انتقال چارچوب‌های نهادی بین‌المللی جهت بسط و توسعه منافع خویش و غالباً با هزینه کشورهای جنوب ادامه خواهند داد. از این رو است که سازمان تجارت جهانی یک تهدید جدی برای منافع و حاکمیت کشورهای در حال توسعه چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی خواهد بود. پس جای شگفتی نیست که اگر پایان نشست دور آوروگوئه گات و تولد سازمان تجارت جهانی، طلوع عصر نوینی از استعمار لقب گیرد.

xxxxxxxxxx

مبارزه‌ای که در جنوب برای شرافت انسانی در جریان است باید شرایط دشواری را که در آن به سر می‌بریم در نظر بگیرد و به چالش‌های معاصر نیز براساس تجربیات غنی که از گذشته

آموخته‌ایم، به طور ابتکاری بپردازد. این تلاش باید ضرورت اتحاد و همبستگی آینده‌مان را براساس ارزش‌های جهان‌شمول مشترک که از همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها برخاسته است، در نظر بگیرد. پیشنهاد‌های مربوط به سده و هزاره جدید باید تفاوت‌های‌مان را در نظر بگیرد و در عین حال مبتنی بر جوهره اخلاقی مشترکی باشد که همه‌مان پرورش‌اش دادیم. باید احترام به شرافت، حقوق و مسئولیت‌های فرد انسانی را به ویژه هم در ارتباط با جامعه انسانی و هم در ارتباط با قدرت متعالی اخلاقی وی در نظر گرفت. بنابراین، آینده ما به حس احترام متقابل، مسئولیت‌پذیری و مسئولیت‌های مشترک در مقابل شرایط انسانی بستگی خواهد داشت.

ترس من این است که ما با احاله این نقش به بازار و تجارت که خلاء موجود را آن هم اغلب به نفع خودشان پُر کنند نادانسته فرصت و ابزار رشد و ترقی انسان را از دست بدهیم. حتی جنبش‌های اجتماعی نسل‌های پیشین نیز عمدتاً جای خود را به نمایندگان سازمان‌های غیردولتی و اغلب منفعت‌گرایی داده است که تحت پوشش منافع عمومی در خدمت مصالح گروه‌های ذینفع خاصی قرار دارند. چالش فرا روی جنوب عبارت خواهد بود از عکس‌العمل بایسته و خلاقانه به دشواری‌های موجود در شرایط جدید عصر ما، آن هم با اذعان به، از جمله، موضوعیت فعلی، و توجه به نقش پیوست دولت‌ها، خصوصاً توان‌شان در رویارویی با ظهور علی‌الظاهر مقاومت‌ناپذیر منافع تجاری فراملیتی.

به رغم اشتباهات و خطاهای مهیب ناسیونالیسم اقتصادی در جنوب پس از دوران استعمار، تاریخ متنوع صنعتی سازی اخیر، سهم تعیین کننده ناسیونالیسم اقتصادی در چنین تلاش‌هایی را به ما یادآور می‌شود.

بررسی نقادانه معجزه شرق آسیا نیز همین نتیجه را می‌دهد، اما در عین حال دشواری‌ها و چالش‌های اتخاذ برنامه صنعتی درست و شایسته را یادآور می‌شود. و با این که تجربه جدیدتر کشورهای تازه صنعتی شده موج دوم آسیای جنوب شرقی ممکن است از برخی جهات برای بقیه کشورهای جنوب مرتبط‌تر باشد. نباید درس‌های صنعتی شدن زاپن و موج نخست آسیای شرقی را نادیده انگاشت. نتیجه نشست دور اوروگوئه گات و تأسیس سازمان تجارت جهانی، به جای گات را ایدئولوژی اقتصادی نئولیبرالی این گونه توجیه کرده که این فرآیند به نفع همه ملت‌ها و کشورها خواهد بود. با وجود این، نظام حقوقی نوینی که از سوی سازمان تجارت جهانی ایجاد می‌شود، بیش از پیش به محدودیت و محرومیت از ابتکارات سیاست صنعتی سازی منجر خواهد شد و به تضعیف چشم انداز صنعتی شدن می‌انجامد و همراه با آن، از احتمال کاهش نابرابری‌ها و ناعادلتی‌های جهانی، می‌کاهد.

۱. گفته شده که آزاد سازی اقتصادی را شکست‌های مداخله دولت تشویق کرده است و نه تغییر در منافع طبقاتی. هر چه باشد، خرده بورژوازی به منابه یک طبقه واقعا نیاز به موسسه دولتی برای پیشبرد منافع خویش ندارد و حداقل تا حدودی، بیشتر دخالت‌های دولت غالباً برای انباشت سرمایه بخش خصوصی تاثیر معکوس داشته است. به هر حال دولت‌هایی هستند و دولت‌هایی صرفاً به این صرف این که برخی دولت‌ها نتوانستند انباشت سرمایه بخش خصوصی را گسترش دهند به این معنی نیست که همه دولت‌ها به طور نهادی قادر به انجام این کار نیستند.
۲. در اینجا تذکر این نکته به خودمان مفید خواهد بود که بدانیم بین تولید کالایی برای بازار و روابط دستمزد نیروی کار دخیل در تولید سرمایه‌داری تمایز وجود دارد. اولی به معنای دومی نیست.
۳. هر دو گروه به عنوان اقتصادهای آسیایی خوش - کارکرد در مطالعه موثری که بانک جهانی (۱۹۹۳) در باب معجزه آسیای شرقی انجام داده با ژاپن یک کاسه می‌شوند.

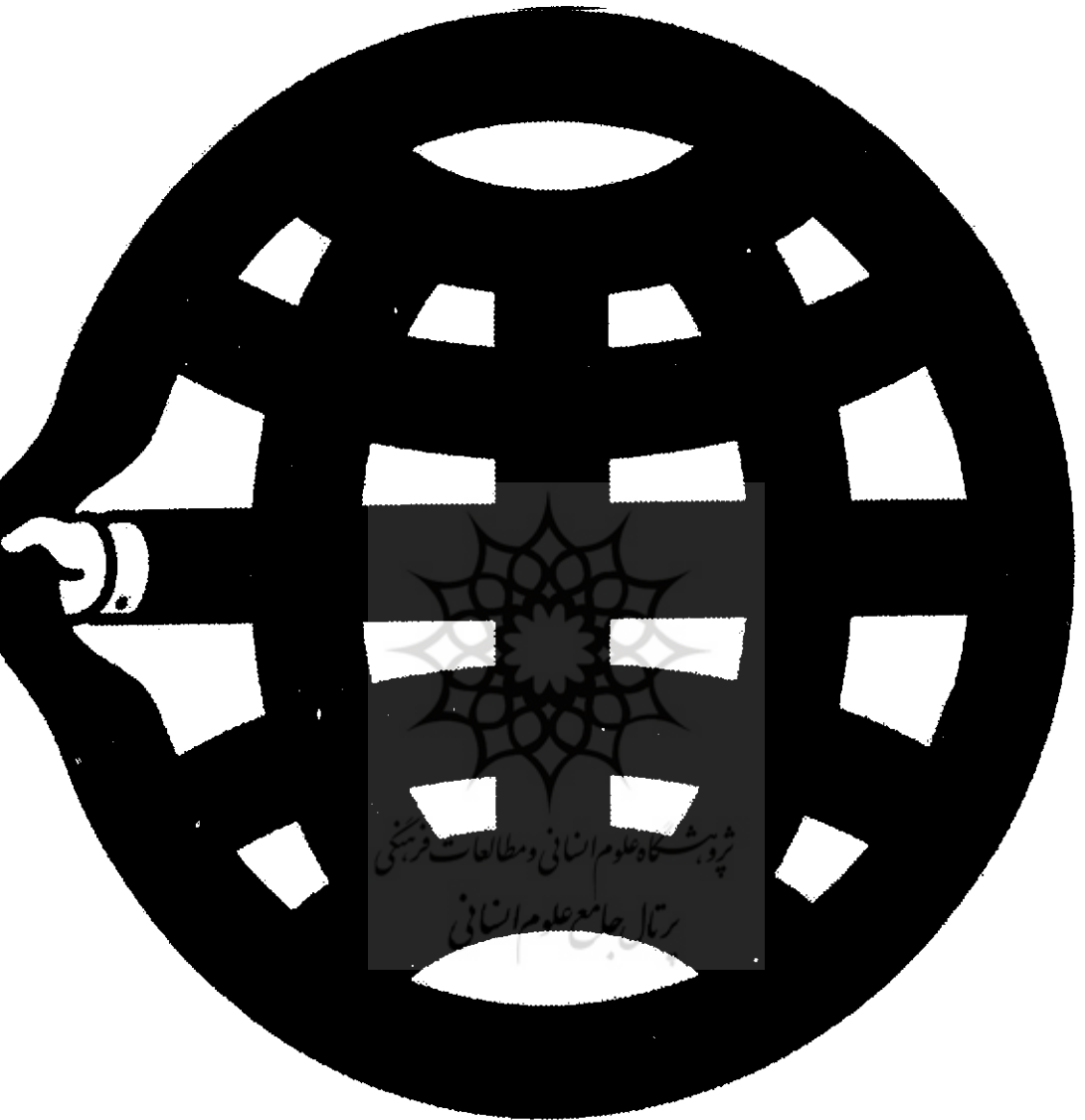
مکتب
۱۱۱

کتابشناسی

- Akhtar Hasan Khan, 1994, "The Impact of Uruguay Round on World Economy", paper presented at the Tenth Annual General Meeting, Pakistan Society of Development Economists, 2-5 April, Islamabad, Pakistan.
- Akyuz, Y. and C. Gore, "Investment-Profits Nexus in East Asian Industrialization", UNCTAD discussion paper no. 91 (October).
- Amsden, A.H., 1990, *Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization*, Oxford University Press, New York.
- Amsden, A.H., 1995, "Like The Rest: Southeast Asia's Late Industrialisation", *Journal of International Development*, September.
- Bhagwati, Jagdish, "Export-promoting strategy: Issues and evidence", *World Bank Research Observer*, 3(1), Jan.: 27-57.
- Bowie, Alasdair, 1991, *Crossing the Industrial Divide: State, Society, and the Politics of Economic Transformation in Malaysia*, Columbia University Press, New York.
- Chang Ha-Joon, 1994, *The Political Economy of Industrial Policy*, Macmillan, London.
- Chang Ha-Joon, 1995a, "Transnational Corporations and Strategic Industrial Policy", paper presented at the WIDER conference on 'Transnational Corporations in the Developed, Developing and Transitional Economies: Changing Strategies and Policy Implications', King's College, Cambridge, 21-23 Sept.
- Chang Ha-Joon, 1995b, "Key Issues in Industrial Development — Some Lessons for Viet Nam" (draft).
- Chang Ha-Joon, 1995c, "The Evolution of the Perspectives on Regulation in the Postwar Era", paper presented at the World Bank Regional Workshop on

- “Managing Regulatory Policies and Reforms in East Asia: The Changed Role and Rules of the State”, Kuala Lumpur, 3-7 July.
- Correa, Carlos M., 1995, “The Uruguay Round: The Social Costs of New Patent Rules”, *Third World Economics*, no. 117, 16-31 July, pp. 19-20.
- Deyo, Frederic (ed.), 1987, *The Political Economy of the New Asian Industrialism*, Cornell University Press, Ithaca.
- Dobson, Wendy, 1993, *Japan in East Asia: Trading and Investment Strategies*, ISEAS, Singapore.
- Fukuyama, Francis, 1995, *Trust*, Free Press, New York.
- Hamilton, Collen and John Whalley, 1995, “Evaluating the Impact of the Uruguay Round Results on Developing Countries”, *The World Economy*, 18(1).
- Harmsen, R., 1995, “Regional Trading Arrangements”, in *International Trade Policies: The Uruguay Round and Beyond*, World Economic and Financial Surveys, International Monetary Fund, Washington D.C.
- Harrison, Glenn, Thomas Rutherford, and David Tarr, 1995, “Quantifying the Outcome of the Uruguay Round”, *Finance and Development*, December: 38-41.
- Huntington, Samuel P., 1993, “The Clash of Civilizations?”, *Foreign Affairs*, 72(3), Summer: 22-46.
- Islam, Shada, 1996, “Yearning to be Free”, *Far Eastern Economic Review*, May 2: 76.
- Jackson, John H., 1995, “The World Trade Organization: Watershed Innovation or Cautious”, *The World Economy*, 18: 11-31.
- Jesudason, James V., 1989, *Ethnicity and the Economy: The State, Chinese Business, and Multinationals in Malaysia*, Oxford University Press, Singapore.
- Jomo K.S. (ed.), 1995, *Privatizing Malaysia: Rents, Rhetoric, Realities*, Westview, Boulder.
- Keayla, B. K., 1994, “Final Dunkel Act, New patent regime: myth and reality”, *Frontline*, May 6: 14-16.
- Khor Kok Peng, 1994, “The South at The End of The Uruguay Round”, *Third World Resurgence*, 45: 35-38.
- Khor Kok Peng, 1995, “Countering the North’s new foreign investment treaty”, *Third World Resurgence*, 64: 10-13.
- Konan, Denise Eby, Summer J. La Croix, James A Roumassett and Jeffery Heinrich, 1995, “Intellectual Property Rights in the Asian-Pacific Region: Problems, Patterns and Policy”, *Asian-Pacific Economic Literature*, 9(2): 13-35.
- Korhonen, Pekka, 1994, “The Theory of the Flying Geese Pattern of Development and Its Implications”, *Journal of Peace Research*, 31(1): 93-108.
- Kreinin, Mordechai E., 1995, “The Uruguay Round and the Future of Trade Policy”, in Mordechai E. Kreinin (ed.), *Contemporary Issues in Commercial Policy*, Pergamon, Oxford, pp. 83-90.
- Krueger, Anne, 1974, “The Political Economy of Rent Seeking Society”, *American Economic Review*, 64(3).
- Lawrence, Robert Z., 1993, “Future for the World Trading System and Their Implications for Developing Countries” in Manuel R. Agosni and

- Dianna Tussie (eds), *Trade and Growth, New Dilemmas in Trade Policy*, Macmillan, London, 1993, pp. 43-68.
- Little, I.M.D., 1981, "The Experience and Causes of Rapid Labour Intensive Development in Korea, Taiwan Province, Hong Kong and Singapore", in E. Lee (ed.) *Export-led Industrialization and Development in Singapore*, International Labor Organisation, Asian Employment Program, Singapore.
- Pack, Howard and Larry Westphal, 1986, "Industrial Strategy and Technological Change: Theory vs. Reality", *Journal of Development Economics*, 22: 87-128.
- Pasuk Phongpaichit, 1989, *The Recent Wave of Japanese Investment in South-east Asia*, ISEAS, Singapore.
- Perkins, Dwight, 1994, "There are at least three models of East Asian Development", *World Development*, 22(4): 655-661.
- Schultz, Siegfried, 1993, "Services Sector in Uruguay Round", *Intereconomics*, Sept/Oct.
- Sen, S. R., 1994, "From GATT to WTO", *Economic and Political Weekly*, 29(43), October 22: 2802-2803.
- Smeets, Maarten, 1995, "Tariff Issues in the Uruguay Round: Features and Remaining Issues", *Journal of World Trade Law*, 29(3).
- Takeuchi Junko, 1993, "Foreign direct investment in ASEAN by small and medium-sized Japanese companies and its effects on local supporting industries", *Pacific Business and Industries*, 4.
- Takeuchi Junko, 1995, "Trends and prospects for foreign investment in ASEAN countries in the 1990s", *Pacific Business and Industries*, 27.
- Unger, Danny, 1993, "Japan's Capital Exports: Molding East Asia", in Danny Unger and Paul Blackburn (eds), *Japan's Emerging Global Role*, Lynne Rienner, Boulder.
- Von Urff, Winfried, 1995, "The Result of the Uruguay Round Concerning Agriculture and Their Consequences", *Economics*, 51.
- Wade, R., 1990, *Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization*, Princeton University Press, Princeton.
- White, G. (ed.) 1988, *Developmental States in East Asia*, Macmillan, London.
- World Bank, 1993, *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy*, Oxford University Press, New York.
- Yoshihara, K., 1988, *The Rise of Ersatz Capitalism in Southeast Asia*, Oxford University Press, Singapore.
- Yoshihara, K., 1995, *The Nation and Economic Growth: The Philippines and Thailand*, Oxford University Press, Kuala Lumpur.



SH. FUKUDA